

# بیان

در  
علوم و مسائل کلی قرآن

جلد اول

تألیف

استاد فقہار و محدثین

حضرت آیت الله العظمیٰ خواجه سید ابوالکاسم خاوری

ترجمہ

مخدوم صادق نجفی - ہاشم راوہ بریلی

## بخش ۲

# اعجاز قرآن

۱۳ - شناخت معجزه

۱۴ - معجزه پشتوانه نبوت است

۱۵ - تناسب در اعجاز

۱۶ - قرآن معجزه الهی است

۱۷ - قرآن معجزه جاودان

۱۸ - اعجاز قرآن از نظر معارف عقلی و فلسفی

۱۹ - تطبیق قرآن با تورات و انجیل

۲۰ - اعجاز در هماهنگی قرآن

۲۱ - اعجاز قرآن در تشریع و قانونگذاری

۲۲ - حقایق ثابت و خلل ناپذیر در قرآن

۲۳ - اخبار غیبی در قرآن

۲۴ - اسرار آفرینش در قرآن

## شناخت معجزه

### معنای معجزه

کلمه معجزه از «اعجاز» ریشه گرفته است و واژه اعجاز نیز در لغت به چند معنی آمده است :

۱ - از دست رفتن چیزی ، مثلاً : گفته می شود «أَعْجَزَ الْأَمْرُ الْفُلَانِي» یعنی فلان چیز از دست وی در رفت .

۲ - احساس عجز و ناتوانی در دیگری ، مثلاً می گویند : «أَعْجَزْتُ زَيْدًا» او را عاجز و ناتوان یافتم .

۳ - ایجاد عجز و درماندگی در طرف مقابل ، در این صورت اعجاز به معنای «تعجیز» می باشد ، مانند : «أَعْجَزْتُ زَيْدًا» یعنی او را عاجز و ناتوان نمودم .

و اما در اصطلاح دانشمندان علم «کلام» ، معنی اعجاز عبارت از این است : کسی که مقامی را از ناحیه خداوند برای خود ادعا می کند ، باید به عنوان گواه بر صدق گفتارش عملی را انجام دهد که بظاهر بر خلاف قوانین خلقت و خارج از مسیر عادی و طبیعی است و دیگران از انجام دادن آن عمل عاجز و ناتوان هستند ، این چنین عمل خارق العاده ای را «معجزه» و انجام دادن آن عمل را «اعجاز» می نامند .

## شرائط معجزه

عمل خارق العاده را در صورتی معجزه می نامند که شرایط ذیل را دارا باشد :

۱- کسی که از ناحیه خدا منصبی برای خود ادعا می کند ، آن عمل را در مقام گواه بر صدق گفتار و ادعایش انجام دهد .

۲- مقامی که این شخص ادعا می کند ، باید از نظر عقل برای بشر امکان پذیر باشد و اگر مقامی را ادعا کند که به گواه عقل ، کذب و دروغ وی در این ادعا ثابت و مسلم است ، در این صورت هر عملی برای اثبات گفتارش انجام دهد ، نه گواه بر صدق گفتار او خواهد بود و نه آن را می توان معجزه نامید ، گرچه دیگران از انجام چنین عملی عاجز و ناتوان باشند .

مثلاً : اگر کسی ادعای الوهیت و خدایی کند ، محال است که چنین شخصی در ادعای خود راستگو باشد زیرا دلائل روشن و استوار عقلی ، کذب و دروغ وی را در این ادعا ثابت و آشکار می سازد .

۳- مقامی که این شخص ادعا می کند باید از نظر شرع نیز قابل قبول باشد . اگر مقامی را ادعا کند که به دلیل قطعی ، مسلم و دینی ، کذب وی در ادعای چنین مقامی ثابت و مسلم شود ، در این صورت عمل بظاهر خارق العاده ای که انجام می دهد دلیل بر صدق ادعای وی نبوده ، معجزه نیز نامیده نمی شود .

مثلاً : اگر کسی بعد از پیامبر خاتم (ص) ادعای نبوت کند . در این صورت قطعاً کاذب و دروغگومی باشد زیرا به شهادت قرآن و طبق روایات قطعی و مسلم که از رسول اکرم (ص) و ائمه معصومین (ع) به دست ما رسیده است ، موضوع نبوت با بعثت پیامبر اسلام پایان پذیرفته و بعد از وی دیگر پیامبری مبعوث نخواهد گردید .

پس در صورت باطل بودن ادعا به وسیله عقل یا نقل ثابت و مسلم ، دیگر گواه و شاهد به حال مدعی چنین مقام باطلی فایده و سودی نخواهد داشت و پس از

آنکه به حکم عقل یا به نقل مسلم، کذب و بطلان ادعای وی روشن گردیده، دیگر بر خدا لازم نیست که عمل او را باطل و ناحق بودن وی را روشن و برملا سازد.

۴- شرط دیگر اعجاز این است که: عمل خارق العاده، گواه بر صدق مدعا باشد نه گواه بر کذب او و اگر کسی منصبی را از ناحیه خداوند ادعا کند و سپس عملی انجام دهد که دیگران از انجام دادن آن عمل عاجز و ناتوان باشند، در صورتی که این عمل شاهد و دلیل بر کذب و دروغ وی گردد، معجزه نامیده نمی شود.

مثلاً: نقل گردیده است «مسيلمه» که ادعای نبوت می نمود به عنوان اعجاز آب دهان خود را به چاه کم آبی انداخت که آب آن فزونتر شود ولی نتیجه معکوس مشاهده گردید و آب چاه بطور کلی خشک شد و دستش را بر سر عده ای از کودکان خاندان حنیفه کشید و کام عده دیگری را برداشت، گروه اول به عارضه کچلی و گروه دوم به لکنت زبان مبتلا گردیدند. (۱)

در این صورت هم که عمل شخص، دروغ و بطلان ادعای او را روشن و برملا می سازد، بر خدا لازم نیست که بطلان عمل و دروغ وی را از راه دیگر آشکار کند.

۵- پنجمین شرط اعجاز این است که باید به هیچ یک از علوم و فنون و هنرهای دقیق نظری و یا تردستی متکی نبوده، قابل تعلیم و تعلم نباشد و اگر کسی عملی انجام دهد که به یکی از علوم و فنون متکی باشد، چنین عملی را نتوان معجزه نامید، گرچه دیگران از انجام آن عاجز و ناتوان بوده، شرایط دیگر اعجاز را دارا باشد.

مثلاً: اعمال خارق العاده ای که از جادوگران، شعبده بازان و از کسانی که به برخی از اسرار و رموز دقیق علمی و یا هنری و صنعتی آشنایی دارند، سر می زند. چنین اعمال خارق العاده، معجزه نامیده نمی شود و بر خداوند لازم نیست که اینگونه اعمال را باطل نموده، افرادی را که برای اثبات ادعای دروغینشان به آنها

تمسک می جویند ، رسوا و مفتضح سازد زیرا از راه علم و علائم مخصوص روشن می گردد که اینگونه اعمال متکی به یک سلسله قواعد و قوانین دقیق علمی و یا هنری و اکتسابی می باشد که هرکس آنها را فراگیرد و با شرائط خاص و در اندازه معین به کار بندد ، قهراً به چنین نتایج حتمی و آثار فیزیکی و شیمیایی دست خواهد یافت .

آری چیزی که هست ، این است که : آشنایی با اینگونه قواعد و به کار بستن آنها در میزان معین در فراخور دقت و تفکر می باشد و برای هرکسی ممکن و میسر نیست .

و همچنین بعضی از طبابتهای اعجاب انگیز پزشکان که متکی به آشنایی به خواص و آثار مواد شیمیایی اشیا و ترکیبات آنها است ، از مقوله معجزه نمی باشد ، گرچه اکثر مردم حتی پزشکان دیگر نیز با اینگونه اسرار و رموز آشنا نبوده ، از انجام چنین طبابتی عاجز و ناتوان باشند .

و اگر خداوند از میان مردم تنها یک نفر را با اینگونه قواعد و قوانین دقیق علمی و به آثار و خواص فیزیکی و شیمیایی اجسام و اشیا و رازهای پیچیده جهان آفرینش که در افق افکار عموم نمی باشد ، آشنا سازد و در موقع سوء استفاده از این علم و اطلاع ، دروغ وی را بر ملا نکند ، هیچگونه ایراد و قبیحی نیست به ساحت خداوندی محسوب نمی گردد زیرا اینها از مقوله معجزه نبوده ، شاهد بر هیچگونه ادعایی نمی تواند باشد .

آری ، اگر به فرض محال خداوند معجزه را با دست مرد دروغگویی انجام دهد و ادعای دروغین وی را بدین وسیله تأیید کند ، کار ناشایست و غیر عقلانی خواهد بود زیرا که این کار تصدیق دروغگو و موجب ضلالت و گمراهی مردم است و خداوند از انجام چنین عملی اجل و برتر است . «تعالی الله عن ذلك علواً کبیراً»

## معجزه پشتوانه نبوت است

### لزوم معجزه

به دلائل استوار عقلی و براهین غیر قابل تردید فطری ثابت و روشن گردیده که خداوند باید برای عموم افراد بشر تکالیف و برنامه‌هایی مقرر بدارد و آنان را در راه تکامل و سعادت جاودانی راهنمایی کند زیرا بشر در مسیر رشد و تکاملش به تکالیف و قوانین الهی و راهنماییهای پروردگارش شدیداً نیازمند است و بدون این تکالیف و راهنماییها، به هیچ مرحله‌ای از کمال و سعادت نمی‌تواند فائز گردد.

اگر خداوند چنین تکالیف و قوانینی را که سعادت و کمال انسانی در گرو و رهین آنهاست، برای بشر مقرر ندارد و علتی برای آن نخواهد بود جز اینکه: خداوند از احتیاج و نیاز بشر بی‌اطلاع باشد. در صورتیکه خداوند از جهل و ندانستن منزّه و مبرا است.

و یا در اثر این است که خداوند اصلاً نمی‌خواهد، افراد بشر به چنین کمال و سعادت‌نیایل شوند و این همان صفت بخل است که بر خداوند کریم و بخشایشگر محال و غیر ممکن می‌باشد.

و یا اینکه خداوند می‌خواهد که سعادت انسان تأمین گردد ولی انجام دادن آن برای وی مقدور نیست، این هم همان عجز و ناتوانی است که به ساحت قدس

خداوند توانا راهی ندارد .

بنابراین ، بر خداست که برای تأمین سعادت و تکامل بشر تکالیف و قوانینی مقرر بدارد و آنها را به اطلاع بشر برساند .

از آنچه به عنوان مقدمه اول یادآوری شد ، چنین استفاده می شود که خداوند باید برای بشر تکالیف و قوانینی مقرر بدارد و او را در مسیر تکامل و سعادت راهنمایی کند . ولی روشن است که این تکالیف الهی باید بوسیله یک فرد از افراد بشر برای آنان ابلاغ گردد و این فرد که پیامبر نامیده می شود و افراد دیگر بشر را با وظایف و تکالیفی که خداوند در راه تکامل و هدایت آنان مقرر داشته است ، آشنا سازد تا حجت خدا بر آنان تمام گردد و هرکس از روی برهان و دلیل یکی از دو راه سعادت و یا هلاکت را انتخاب کند . این است معنای آنچه قرآن می گوید :

لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيِّنَةٍ وَيَحْيِيَ مَنْ حَيَّ عَنْ بَيِّنَةٍ . ( ۴۴ / ۸ )

و این هم روشن است که پیامبری و سفارت الهی مقام و منصبی است بس بزرگ و با عظمت که افراد زیادی چشم طمع بر آن دوخته و آرزوی رسیدن بر چنین مقامی را - گرچه از روی دروغ و حيله - در مغز خود می پرورانند .

این است که باید مدعی این مقام برای اثبات ادعای خود شاهد و گواه روشنی ارائه دهد تا شیادان و مدعیان دروغگو و گمراه کننده نتوانند ، از این مقام سوء استفاده نموده ، در لباس مدعیان واقعی و راهنمایان حقیقی ، خودنمایی کنند . این شاهد و گواه نیز نمی تواند از کارها و اعمال عادی باشد که دیگران هم بتوانند نظیر آن را بیاورند و ادعای دروغینشان را ثابت نمایند و حق جلوه دهند .

بنابراین ، باید این شاهد و گواه از اعمالی باشد که نوامیس و قوانین طبیعت را در هم شکند و بر خلاف مسیر عادی و طبیعی جریان یابد و دیگران را از آوردن چنین گواه و شاهی ، ناتوان سازد . اینگونه اعمال خارق العاده را که تنها پشتمان و شاهد پیامبری و نبوت است « معجزه » و انجام دادن آن را « اعجاز » می نامند .

## نقش اعجاز در اثبات نبوت

چون اعجاز شکستن قوانین طبیعت و انتخاب مسیری بر خلاف مجرای عمومی عالم آفرینش است، نمی تواند بدون اذن و عنایت خاص پروردگار از کسی به وقوع بپیوندد و تا قدرت و نیروی غیبی و خدایی در کار نباشد وقوع چنین عمل غیر طبیعی از هیچ کس امکان پذیر نخواهد بود.

بنابراین، اگر کسی ادعای نبوت کند و خدا هم از وی پشتیبانی نموده، با سلاح معجزه مجهزش سازد، در این صورت مردم را به سوی جهل و گمراهی سوق داده، باطل را ترویج و تصدیق نموده است و این عمل نسبت به ساحت قدس خدای حکیم محال و غیر ممکن می نماید و هرگز از وی صادر نخواهد شد. پس اگر معجزه‌ای در دست کسی ظاهر شود، دلیل بر صدق گفتار وی و کاشف از اذن حق است و این یک حقیقت روشن و قانون کلی و مسلمی است که خردمندان در امور مهم بر آن تکیه می کنند و شک و تردیدی به خود راه نمی دهند. مثلاً: اگر کسی از ناحیه سلطان و پادشاهی، ادعای منصبی کند که مربوط به امور و شئون رعیت باشد و مردم ادعای او را با شک و تردید تلقی کنند، بر او لازم است، برای اثبات ادعای خویش سند و دلیلی بیاورد و این شک و تردید را از دل مردم بزداید و موقعیت خویش را در میانشان مستحکم سازد.

پس اگر همین مدعی نمایندگی در اثبات صدق گفتار و ادعایش چنین بگوید که: من همین فردا محبت و عنایت خاص پادشاه قرار خواهم گرفت و او مرا با یک تحفه خاص و شاهانه‌ای که به سایر سفرا و نمایندگان اهدا می کند مفتخر خواهد نمود و از طرف دیگر پادشاه هم از آنچه در میان رعیت و آن شخص واقع گردیده، کاملاً با اطلاع باشد و با این حال در همان روز معین او را با آن هدیه خاص مفتخر نماید، این عمل از آن پادشاه تصدیق و تأیید نمایندگی آن شخص می باشد بطوری که هیچ عاقل و دانایی نمی تواند او را به دروغ و خلاف گویی حمل نماید زیرا بر

یک پادشاه عاقل و توانا که علاقه‌مند به حفظ مصالح رعیت خویش می‌باشد ، بسیار قبیح و مستهجن است که مرد دروغگو و حقه‌بازی را با اطلاع از حقه‌بازی وی ، تصدیق و تأیید کند و دست او را در فساد و خرابکاری باز بگذارد و در مسیر حقه‌بازی و شیادی کمک و پشتیبانی او باشد .

عملی که دربارهٔ بشر عاقل قابل قبول نباشد ، دربارهٔ خداوند حکیم مطلق به هیچ وجه ممکن و قابل قبول نخواهد بود و در قرآن مجید نیز به همین موضوع اشاره شده است ، آنجا که می‌گوید :

وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ . ( ۶۹ / ۴۶ - ۴۴ )

« اگر او ( پیغمبر ) سخنی دروغ بر ما می‌بست ما او را با قدرت می‌گرفتیم . سپس رگ قلبش را قطع می‌کردیم . »

منظور آیه این است « محمد » ی که ما نبوتش را تأیید نمودیم و معجزه‌هایی در دست وی ظاهر ساختیم ؛ نمی‌تواند مطالبی را از پیش خود به ما نسبت دهد و اگر بفرض محال چنین عملی از وی سرزند ، با قدرت خویش رگ زندگانش را قطع می‌کنیم و دمار از روزگارش می‌آوریم . چه آنکه سکوت ما در برابر گفتارهای باطل ، امضای باطل و راه دادن مطالب بی‌اساس در دین و آیین حق و هدایت است . بر ماست که شریعت و قانون خود را از دروغها و مطالب بی‌اساس حفظ کنیم و همانند مرحلهٔ حدوث و ایجاد ، در مرحلهٔ بقا نیز ناظر و پشتیبان آن باشیم .

\* \* \*

### سخنی با اشاعره :

باید توجه داشت که معجزه در نزد کسانی می‌تواند دلیل و گواه نبوت باشد که به حسن عقلی معتقد باشند و در این مرحله ، حکومت عقل را بپذیرند .

ولی « اشاعره » که این حقیقت را منکرند و عقل بشر را بر حسن و قبح واقعی امور واقف نمی دانند ، راه تشخیص و تصدیق نبوت به روی آنان بسته و مسدود می باشد .

زیرا دلالت اعجاز بر صدق نبوت و پیامبری ، از این رهگذر است که عقل انسان ظاهر نمودن معجزه را در دست شخص دروغگو که تأیید و تصدیق وی می باشد ، بر خداوند قبیح و ناروا و یک امر محال و غیر ممکن بداند و اگر عقل چنین تشخیصی را نداشته باشد و نتواند در این مورد قضاوت و داوری کند ، در این صورت ، تشخیص دادن دروغگو از راستگو برای احدی امکان پذیر نخواهد بود . این نظریه که : عقل از درک و تشخیص حسن و قبح و زشت و زیبایی واقعی ، عاجز و ناتوان است ، اشکالات و نتایج فاسد و نادرستی را در بر دارد که یکی از آنها مسدود بودن راه تصدیق انبیا و تشخیص دروغگو از راستگو است .

« فضل بن روزبهان » از این اشکال که بر اشاعره و منکرین حسن و قبح عقلی متوجه است ، چنین پاسخ می دهد که : کار ناروا گرچه عقلاً بر خداوند ناروا و محال نیست ولی عادت و مشیت وی بر این جریان دارد که معجزه را همیشه در اختیار پیامبران راستگو قرار دهد و در دست شخص دروغگو هرگز معجزه ظاهر نمی گرداند بنابراین ، راه تصدیق پیامبران و تشخیص دروغگو از راستگو حتی برای اشاعره نیز بسته و مسدود نخواهد بود .

این بود خلاصه پاسخ ابن روزبهان که آثار ضعف و سستی در آن از جهاتی پیداست زیرا :

۱ - عادت و روشی که « ابن روزبهان » آن را در این مورد به خدا نسبت می دهد از اموری نیست که با حواس ظاهری قابل درک و حس باشد و بتوان آن را با چشم دید و یا با گوش شنید . تنها راهی که می توان آن را دریافت ، راه عقل است که اشاعره این راه را به روی خود بسته اند .

زیرا در صورتی که عقل از درک حسن و قبح امور عاجز و زبون باشد، تخلف از عادت و وعده را نیز بر خداوند محال و ناروا نخواهد دانست.

۲ - گذشته از آن، پی بردن به این عادت و روش خداوند که در دست دروغگویان معجزه ظاهر نمی کند، موقوف بر این است که پیامبران گذشته را که همگان دارای معجزه بودند در ادعایشان صادق و راستگو بدانیم.

ولی کسانی که با چشم انکار و یا تردید به آنان می نگرند از هیچ راهی نمی توانند یقین و باور کنند که خداوند همیشه معجزه را در دست راستگویان ظاهر می سازد. در نتیجه به نظر آنان اعجاز یک دلیل قابل اعتبار و اطمینان بخش برای اثبات نبوت نخواهد بود.

۳ - اشکال سومی که به گفتار «ابن روزبهان» متوجه می باشد این است: وقتی که از نظر عقل انجام دادن عملی با ترک آن مساوی باشد و عقل نتواند بر حسن و یا قبح آن حکم نماید، چه مانعی دارد که خدای قادر و توانا - خدایی که در برابر اعمالش هیچگونه مسئول و مؤاخذ نیست - روش و عادت خویش را تغییر دهد و همانطور که معجزه را به افراد راستگو داده بود، در اختیار افراد دروغگو و حقه باز نیز قرار دهد.

۴ - چهارمین اشکال بر پاسخ «ابن روزبهان» این است که: روال و عادت از امور و پدیده هایی است که در اثر تکرار به وجود می آید، تکرار عمل نیز محتاج به مرور زمان می باشد. بنابراین، نبوت نخستین پیامبر را که قبل از بوجود آمدن این عادت بود، به چه دلیل می توان اثبات کرد؟

ما در آینده به گفتار اشاعره بیشتر خواهیم پرداخت، ضعف و فساد گفتار آنان را به یاری خدا بر ملا خواهیم ساخت.

## تناسب در اعجاز

بطوری که قبلاً بیان نمودیم ، معجزه عملی را می‌گویند که برخلاف قوانین عادی حاکم در جهان آفرینش انجام شود و سایر افراد بشر در انجام آن ، عاجز و ناتوان باشند .

ولی شناختن معجزه برای همه کس میسر و امکان‌پذیر نمی‌باشد ، بلکه تنها کسانی می‌توانند ، معجزه را از دیگر عملیات دقیق علمی و فنی تشخیص دهند که در علوم و فنون مشابه آن معجزه ، مهارت و تخصص داشته باشند زیرا دانشمندان علما و متخصصان هر فن که به خصوصیات و دقایق آن فن از دیگران آشناتر و به رموز و اسرار آن داناترند فقط آنان می‌توانند ، تشخیص دهند که انجام این عمل برای دیگران امکان‌پذیر است یا نه .

از اینجاست که افراد عالم و دانشمند ، زودتر از دیگران معجزه را تصدیق می‌کنند . ولی افراد بی‌اطلاع و غیر آشنا و کسانی که در علوم مشابه معجزه ، مهارت و تخصص ندارند ، راه هر نوع شک و تردید برای آنان باز می‌باشد .

اینگونه افراد تا احتمال دهند که شخص مدعی در معجزه‌اش به یک سلسله عملیات فنی و هنری تکیه نموده که متخصصان فن می‌توانند آن را تشخیص دهند ، زیربار چنین معجزه‌ای نرفته ، در حالت دیرباوری و شک و تردید به سر می‌برند .

از اینجاست که حکمت الهی اقتضا می‌کند، هر پیغمبر را با معجزه‌ای مفتخر سازد که مشابه با صنعت و فن رایج آن زمان و مکان بوده، در آن عصر و محیط آشنایان به آن علم، بیشتر وجود داشته باشند تا بتوانند حقیقت معجزه و تفاوت آن را با علم و یا فن رایج در عصرشان، تشخیص دهند و از روی علم و تخصص اظهار نظر و داوری کنند و نظرشان برای توده مردم معتبر و اطمینان‌آور باشد، در این صورت حجت و برهان الهی برای مردم محکمتر و روشنتر خواهد بود.

روی همین قانون کلی و حکمت الهی بود که خداوند به موسی (ع) عصا و ید بیضا را معجزه داد زیرا در زمان وی سحر و جادوگری معمول بود و کسانی که در این فن و هنر تخصص داشتند، پیش از سایر مردم، معجزات موسی را تصدیق نمودند و به آیین وی گرویدند.

زیرا وقتی که عصای موسی را دیدند که به فرمان وی به صورت اژدها درآمده همه آنچه را که آنان به عنوان جادو تهیه کرده‌اند، می‌بلعد و باز به صورت اصلی خود برمی‌گردد، فهمیدند که این عمل از دایره سحر و جادو خارج بوده، به یک نیروی عظیم غیبی و الهی متکی می‌باشد.

این بود که به معجزه بودن آن ایمان آوردند، بدون اینکه بر وعده و وعید فرعون و قری نهند، در برابر او ایمانشان را اعلان و نبوت موسی را تصدیق نمودند. در زمان حضرت عیسی (ع) هم طب یونانی به اوج عظمت خود رسیده بود و اطبا معالجه‌های حیرت‌انگیزی را انجام می‌دادند، مخصوصاً در سوریه و فلسطین که از مستعمره‌های یونان بودند علم طب از رواج و رونق خاصی برخوردار بود. چون خداوند حکیم حضرت عیسی را در این دو منطقه به نبوت برانگیخت و او را در این محیط مأمور به تبلیغ ساخت، حکمت خداوندی اقتضا می‌نمود که اعجاز او را از اعمالی شبیه همان طب و اعمال دانشمندان آن زمان و مشابه فن رایج آن محیط قرار دهد.

این بود که خداوند حکیم و توانا زنده کردن مردگان، شفا دادن به امراض علاج‌ناپذیر و بینا نمودن کور مادر زاد را از معجزات وی قرار داد تا مردم آن زمان بدانند که این عمل خارج از قدرت بشر بوده، از دایره علم طب بیرون است و نمی‌تواند به علوم و دانشهای معمول روز متکی باشد، بلکه خارج از قوانین علم طب بوده، از یک منبع غیبی الهام می‌گیرد.

عرب جاهلی نیز از میان انواع فنون و علوم تنها در فن فصاحت و بلاغت تخصص کامل داشتند و در میان ملل جهان آن روز با فصاحت و سخن‌سرایی و با فنون ادبی معروف بودند تا آنجا که مجالس مسابقه شعر و خطابه برپا می‌کردند و با این عمل بر یکدیگر افتخار و مباهات می‌نمودند و گاهی نیز به همین منظور بازارهایی تشکیل می‌گردید و هریک از شعرای قبائل مختلف عرب بهترین شعر و سخن خویش را در معرض نمایش قرار می‌داد و داوران مسابقه اظهار نظر نموده، بهترین آنها را انتخاب می‌کردند و گوینده بهترین شعر و سخن را مورد تقدیر و تشویق قرار می‌دادند.

این تقدیر و تشویق به جایی رسیده بود که از میان بهترین اشعار و قصائد آن روز «هفت قصیده» را انتخاب نمودند و با آب طلا نوشته، به دیوار کعبه آویختند که به «معلقات سبعة» معروف گردید و از آن تاریخ هر شعر زیبا را به آن قصائد هفتگانه تشبیه نموده، آن را شعر طلایی می‌نامیدند.<sup>(۱)</sup>

مرد و زن عرب به شعر و ادب اهمیت بسزایی قائل بود. به اشعار، قصائد، سخنان و خطابه‌های شیرین و شیوا عشق می‌ورزید. قضاوت و داوری نیز در این مورد به عهده «نابغه ذبیانی» بود که وی در مراسم حج به بازار عکاظ می‌آمد و برای او چادر مخصوص قرمز رنگی برپا می‌گردید، از اطراف و اکناف جزیره العرب شعرا به دور وی گرد آمده، اشعار و قصایدشان را بر او عرضه می‌داشتند، او هم

داوری می‌کرد و بهترین اشعار و قصاید را انتخاب و مدال افتخار را به سینه سراینده‌اش نصب می‌کرد.<sup>(۱)</sup>

چون اوضاع محیط عربستان آن زمان این چنین بود، حکمت الهی اقتضا نمود که پیغمبر اسلام را با معجزه بیان و بلاغت خارق العاده قرآن مفتخر کند، بطوری که هر عرب فصیح در برابر فصاحت و اسلوب شیوای قرآن زانوی عجز بر زمین زند و هر شاعر سخنور و بلیغ، خود را در برابر بلاغت و حلاوت قرآن عاجز و درمانده ببیند، هر فرد مطلع و منصف در برابر قرآن بی اختیار سر تسلیم فرود آورد و به وحی بودن و گفتار خدا بودن آن اعتراف کند.

حدیثی که از «ابن سکیت» نقل گردیده است، این حقیقت را روشن و مبرهن می‌سازد و آن اینکه:

وی به حضرت رضا (ع) عرضه داشت: یا بن رسول الله خداوند چرا موسی بن عمران را با عصا و ید بیضا ارسال نمود و عیسی را با طب و محمد را با اعجاز کلام و خطابه برانگیخت؟

حضرت رضا (ع) در جواب او فرمود: «خداوند موقعی که موسی (ع) را فرستاد سحر و جادو در میان مردم آن عصر و دوران رایج و معمول بود و موسی نیز از سنخ همان فن معمول زمان خویش، عملی را نشان داد که انجام آن از قدرت آنان خارج بود و به این وسیله توانست عمل آنان را که بر جادوگری متکی بود، باطل و نبوت خویش را ثابت نماید و خداوند حضرت عیسی را به هنگامی مبعوث نمود که امراض و بیماریهای گوناگونی پدید آمده بود و مردم احتیاج مبرمی به علم طب داشتند و علاقه شدید و مخصوصی نسبت به آن از خود نشان می‌دادند، بطوری که اطبا و دانشمندان ماهر در علم طب پرورش یافتند و به روی کار آمدند و این علم از رواج عجیب و بازار گرمی برخوردار گردید. در همان

دوران بود که حضرت عیسی (ع) مبعوث شد و معجزه‌ای نشان داد که مشابه علم طب و فن رایج زمان بود، در عین حال از اطبای آن زمان ساخته نبود. او به اذن خدا، مردگان را زنده می‌کرد و نابینایان مادرزاد را بینا می‌نمود و امراض علاج‌ناپذیر را بهبود می‌بخشید و از این راه حجت را برای مردم تمام و نبوت خویش را اثبات می‌نمود و خداوند محمد را در دورانی برانگیخت که در میان مردم آن عصر بیش از هر علم و فنی، سخن‌سرایی، شعر و شاعری رونق و رواج داشت رسول اکرم (ص) نیز از طرف خداوند آنچنان موعظه‌های شیرین و بلیغ و جملات متین و حکمت‌آمیزی آورد که خط بطلان به دور گفتار شیوای آنان کشید و حجت را بر آنان تمام نمود. (۱)



ولی باید توجه داشت که رسول اکرم (ص) غیر از قرآن، معجزات فراوان دیگری را نیز دارا بود، مانند: شق القمر و حرف زدن سوسمار و تسبیح گفتن سنگریزه‌ها به فرمان وی. اما قرآن مجید از تمام این معجزات مهم‌تر و از همه آنها محکم‌تر و شگفت‌انگیزتر می‌باشد زیرا:

۱- عرب بی‌سواد آن روز که از اسرار و رموز عالم آفرینش و دقایق جهان هستی بی‌اطلاع بود، امکان داشت که در این معجزات شک کند و با چشم تردید به آنها بنگرد و آنها را به یک سلسله علل و عوامل طبیعی و یا تردستیهای هنری که با آنها آشنایی نداشت متکی و مستند بداند. و این معجزه را از مقوله و اقسام همان سحر و جادو که رایج و معمول بود، بشمارد ولی برای عرب آن روز در بلاغت و اعجاز قرآن جای شک و تردیدی باقی نبود، چون خود آنان سخن‌شناس و به فنون بلاغت آشنا و به اسرار آن وارد بودند.

۲ - معجزات دیگر پیامبر (ص) موقتی و موردی بود بهره‌برداری از آنها برای همیشه امکان نداشت زیرا همه آنها پس از مدت کوتاهی از صحنه هستی خارج شدند و به صورت یک سلسله جریانات و حوادث تاریخی در آمدند که گذشتگان برای آیندگان نقل کنند ولی قرآن برای همیشه باقی و معجزه بودن آن جاودانی و دائمی است.

ما در صفحات آینده درباره سایر معجزات رسول خدا (ص) مفصلاً بحث خواهیم نمود و به حساب نویسندگان امروز که به این معجزات با چشم تردید و انکار می‌نگرند، خواهیم پرداخت.



## قرآن معجزه الهی است

هرکس با تاریخ اسلام و قرآن آشنایی دارد، این مطلب را بیقین می‌داند و بر آن اذعان و ایمان دارد که محمد (ص) تمام ملل جهان را به سوی اسلام دعوت کرده، با قرآن بر آنان احتجاج و اتمام حجت نموده است و به وسیله اعجاز قرآن قدم به میدان مبارزه نهاده، با صدای رسا و بلند به جهانیان اعلان داشته است که همگان دست بدست هم دهند و کتابی را به مانند این قرآن عرضه کنند تا او از دعوت و ادعای خویش دست بردارد.

ولی پس از مدت کمی از این مرحله تنزل و به آوردن ده سوره به مانند سوره‌های قرآن اکتفا نمود، باز هم تنزل کرد و آوردن تنها یک سوره از قرآن را پیشنهاد نمود و بدینگونه به تحدی و مبارزه خود ادامه داد تا به امروز نیز این تحدی و مبارزه طلبی ادامه داشته، تا دامنه رستاخیز همچنان هم ادامه خواهد داشت.

اما برای عرب آن زمان که در فصاحت و بلاغت و در شعر و ادب، تخصص و بلکه یک نوع نبوغ داشت، بهترین و ساده‌ترین راه مبارزه با قرآن این بود که یکی از سوره‌های کوچک قرآن را بیاورد و جوابگوی تحدی و پیشنهاد رسول خدا گردیده با بلاغت و فصاحت قرآن مجید، معارضه و مبارزه کند و ادعای وی را که رایجترین

عقاید و روشن‌ترین سنن و آداب آنان را می‌کوبید، محکوم نماید و از این طریق پیروزی خود را ثابت و نام خویش را در تاریخ ماندگار سازد و بر ارزش و موقعیت خویش بیفزاید و با این معارضه و مبارزه ساده، ملت عرب را از جنگهای کوبنده و صرف هزینه‌های سنگین و نثار خونهای رنگین راحت و آسوده کند و از تحمل سختیها و فشارها و ترک نمودن خانه‌ها و اوطانش، آسوده خاطر شود.

ولی عرب فصیح و بلیغ آن روز وقتی در برابر قرآن قرار گرفت و در فصاحت و بلاغت آیات قرآن دقت و تفکر کرد، هرچه زودتر به معجزه بودن آن اذعان نمود و به این حقیقت پی برد که مبارزه با قرآن با شکست قطعی مواجه خواهد شد و جز تسلیم و سرفرود آوردن در برابر حق و اظهار عجز و ناتوانی در برابر قرآن چاره و راه دیگری ندارد.

روی همان اذعان و یقین بود که عده‌ای از آنان وحی بودن قرآن را پذیرفته، نبوت پیامبر اسلام را تصدیق نمودند و در برابر دعوت قرآن سر تسلیم فرود آورده، با تشرف به دین اسلام به سعادت ابدی نائل گردیدند ولی گروه دیگری راه عناد و لجاجت در پیش گرفته، مبارزه با شمشیر را بر مبارزه با سخن ترجیح دادند و به جای معارضه با بیان، معارضه با نیزه و سنان را انتخاب نمودند.

این عجز و درماندگی، خود بزرگترین دلیل و روشنترین گواه بر وحی بودن قرآن می‌باشد و ثابت می‌کند که آوردن کتابی مثل قرآن از دایره قدرت بشر بیرون و از حد امکان او خارج است.

## یک اشکال و سه پاسخ

بعضی از مردم بی‌اطلاع ادعا نموده‌اند که عرب آن زمان، گفتاری مانند قرآن را آورده و با آن به مقام معارضه برآمده است، منتهی در اثر مرور زمان و طول مدت، این معارضه از بین رفته و برای ما مخفی مانده است.

این گفتار از جهات مختلفی ، سست و غیر قابل قبول می باشد زیرا :

۱- اگر چنین مبارزه و پیروزی واقعیت داشت ، حتماً اعراب ، این جریان را در مجالس خود بازگو می نمودند ، در هر کوچه و برزن و در مراسم رسمی شایع و اعلان می ساختند و دشمنان اسلام که می خواستند از هر فرصتی استفاده کنند ، این معارضه و پیروزی را تبلیغ نموده ، از وجود آن برای پیشبرد مقاصد خویش بهره برداری می کردند و به صورت یک حربه سنگین و کوبنده ای ، محفوظ داشته ، بر علیه دشمن خویش به کار می بردند و گذشتگان ، آن را در کتابهای تاریخ نقل و برای همیشه ضبط می نمودند ، در صورتی که از این معارضه در هیچ کتاب تاریخ و ادب نامی به میان نیامده ، اثری از آن دیده نشده است .

۲- از طرف دیگر تحدی قرآن مجید و مبارزه خواستن آن منحصر به یک عده و یا تنها اعراب نبود ، بلکه قرآن تمام جوامع بشری را در تمام اعصار و قرون به مبارزه فرا خوانده ، تمام انس و جن را به معارضه دعوت می کند .  
در این مقام چنین می گوید :

« قُلْ لِّیْنِ اجْتَمَعَتِ الْاِنْسُ وَ الْجِنُّ عَلٰی اَنْ یَّاتُوْا بِمِثْلِ هٰذَا الْقُرْاٰنِ لَا یَأْتُوْنَ بِمِثْلِهٖ وَ لَوْ کَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِیْرًا . ( ۸۸ / ۱۷ )

« بگو : اگر انسانها و پریان اتفاق کنند که همانند این قرآن را بیاورند ، همانند آن را نتوانند آورد ، هر چند یکدیگر را [ در این کار ] کمک کنند . »

و در طول تاریخ ، دستگاه مسیحیت و دشمنان اسلام هزینه های سنگینی را متحمل شده ، پولهای گزافی را صرف کرده اند تا از عظمت اسلام و مسلمانان بکاهند و مقام ارجمند پیامبر اسلام و قرآن مجید را کوچک جلوه دهند و این مبارزه ادامه و استمرار داشته ، به صورت یک برنامه منظم در دائره وسیع و گسترده ای انجام می پذیرد . بنابراین ، اگر معارضه با بلاغت قرآن برای آنان - گرچه با آوردن یک سوره - امکان داشت ، از این راه استفاده می کردند و با تنظیم سخنی مشابه

یکی از سوره‌های کوچک قرآن با بهترین و سهلترین وجهی به هدف خویش نائل می‌آمدند و خود را از صرف هزینه‌ای سنگین و زحمات فراوان در مبارزه با اسلام راحت می‌نمودند.

يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ (۸/۶۱)

۳- سومین پاسخ این است که اگر کسی کلام بلیغ و شیرینی را تمرین و بر آن ممارست کند به آسانی می‌تواند، کلامی مانند آن و یا لااقل مشابه آن را که در اسلوب و روش تا حدی قریب به هم باشند، بیاورد. این قانونی است، مسلم و کلی و در تمام موارد جریان دارد. ولی قرآن مجید از این قانون کلی مستثنی است زیرا انسان هرچه بیشتر با قرآن آشنا گردد و هرچه بیشتر در آن دقت، تمرین و ممارست نماید تا آنجا که آیات آن را به مغز خود بسپارد؛ باز نمی‌تواند، کلامی را تنظیم کند که کوچکترین شباهت و تناسبی با اسلوب و بلاغت آیات قرآن داشته باشد. این حقیقت ثابت می‌کند که قرآن اسلوب خاصی را داراست که از حدود تعلیم و تعلم خارج است و نمی‌توان با یاد دادن و یاد گرفتن، اسلوب آن را فرا گرفت و به کار برد.

از اینجا معلوم می‌شود که اگر قرآن، انشا و گفتار خود رسول اکرم بود، در خطبه‌ها و کلمات وی که نقل شده، یک نوع تشابه به قرآن را احساس می‌کردیم و در اسلوب، قرآن و اسلوب کلمات رسول خدا تشابه و تناسب خاصی را درک و مشاهده می‌نمودیم و یا لااقل در لابلای گفتار آن حضرت جملاتی پیدا می‌شد که از نظر سبک و اسلوب مشابه و همانند قرآن باشد و قهراً این جملات در کتابها تدوین و برای ما نقل می‌شد و مخصوصاً دشمنان قرآن که می‌خواهند از شکوه و عظمت اسلام بکاهند، اینگونه کلمات را حفظ نموده و به رخ ما می‌کشیدند.

به این نکته نیز باید توجه نمود: بلاغتی که در میان مردم معمول و متعارف است و گاهی در میان اجتماع، افرادی پیدا می‌شوند که از فن بلاغت برخوردارند

ولی بلاغت و سخنسرایی آنان معمولاً محدود به یک قسمت و یا دو قسمت منحصر می باشد .

مثلاً : یکی در نثرگویی ، بلاغت دارد و در شعرسرایی گفتن عاجز و زبون ، آن دیگری در حماسه ، شعر بلیغ می گوید ولی در مدیحه سرایی نه و یا در رثا و نوحه سرایی شعر زیبا و شیوایی می سراید ولی در غزلیات شعرش نازل و منحط می باشد . اما قرآن در موضوعات مختلف وارد گردیده ، به فنون متعدد سخن گفته در تمام آن جهات و ابعاد سخن را به حد اعجاز برده ، اعجاز را نیز به حد اعلا و کمالش رسانده است که دیگران از آوردن مانند آن ناتوان بوده ، زانوی عجز بر زمین زده اند . این فصاحت و بلاغت همه جانبه ، اختصاص به گفتار خدا و قرآن دارد و برای بشر هرگز امکان پذیر نیست .



پژوهش‌های کامپیوتری علوم اسلامی

## قرآن معجزه جاودان

در صفحات پیش روشن گردید که تنها راه شناخت انبیا معجزه می باشد و چون نبوت پیامبران گذشته به دوران معین و محدودی اختصاص داشت ، دوران معجزه آنان نیز طبعاً کوتاه و محدود و تنها برای مردم آن دوران بوده است زیرا برای عده ای از مردم آن عصر و دوران با دیدن این معجزه های موقت و محدود اتمام حجت می گردید و برای عده دیگر نیز به وسیله نقل پیامی و متواتر اذعان و یقین حاصل و حجت خدا بر آنان تمام می شد .

ولی یک شریعت و نبوت جاودانی باید دارای یک معجزه جاوید نیز باشد زیرا معجزه اگر محدود و منحصر به یک زمان گردد ، مردم ازمنه و اعصار آینده نمی توانند آن را با چشم خود درک نمایند و اخبار و نقلهای متواتر نیز در اثر مرور زمان ممکن است ، از بین برود و یا لااقل در اثر عوامل مختلف تردیدهایی به وجود آید .

در این صورت برای مردم اعصار و ازمنه آینده که معجزه را نتوانسته اند ببینند ، حجت تمام نمی گردد ، اذعان و یقین در دل آنان حاصل نمی شود . اگر خداوند چنین افرادی را به تصدیق نمودن پیامبر و پذیرفتن شریعتش تکلیف کند ، یک نوع تکلیف به محال محسوب می شود که از خداوند صادر نمی گردد .

به همین دلیل است که گفتیم: نبوت جاودانی، معجزه جاودانی می خواهد که همیشه دلیل بر صدق چنین نبوت گردد و خداوند قرآن مجید را به همین منظور نازل نموده است که معجزه جاوید برای نبوت جاودانه خاتم پیامبران باشد، همانطور که حجت و دلیل برگذشتگان بود، بر آیندگان نیز گواه روشن و وسیله اتمام حجت گردد.

و از همه آنچه گفته شد، چنین به دست آمد:

۱- قرآن بر تمام معجزاتی که پیامبران گذشته و همچنین بر دیگر معجزات خود پیامبر اسلام تفوق و برتری دارد زیرا قرآن معجزه جاودانی است که اعجاز آن در طول قرنهای برای تمام مردم جهان خود را نشان داده، یکباره صحنه مبارزه و مسابقه کرده تا دامنه رستاخیز نیز بی رقیب و یکباره خواهد ماند.

۲- دوران شرایع و قوانین گذشته به پایان رسیده است، به دلیل اینکه معجزات آن شرایع که شاهد و گواه صدق آنها بود، منقطع و زمان آنها پایان یافته است.<sup>(۱)</sup> ضمناً باید به این نکته توجه داشت که قرآن از یک خصوصیت برجسته و ممتاز دیگری نیز برخوردار است و با همان خصوصیت هم بر تمام معجزات پیامبران تفوق و برتری دارد و آن خصوصیت کفالت و تضمین نمودن هدایت و رهبری بشر است<sup>(۲)</sup> و سوق دادن آنها به نهایت کمال و انسانیت است زیرا قرآن همان کتاب آسمانی است که عرب سرکش و جنایت پیشه را راهنمایی نمود، آنان را از بت پرستی و مفاسد اخلاقی نجات بخشید و جنگ و خون ریزی و افتخارات جاهلی را در مدت خیلی کوتاه در میان آنان، پایان داد و از چنین افراد جاهل و خونخوار ملتی به وجود آورد که از فرهنگ عالی و تاریخ درخشان و از فضائل اخلاقی و اصول انسانی کامل و نمونه برخوردار باشد.

۱- به بخش تعلیقات شماره ۴ مراجعه شود.

۲- به بخش تعلیقات شماره ۵ مراجعه شود.

اگر کسی تاریخ پر افتخار اسلام و اصحاب رسول خدا را که در برابر او شربت شهادت نوشیدند ، مطالعه کند ؛ به عظمت رهبری قرآن پی می برد و اهمیت هدایت قرآن و اثر حیرت انگیز آن را در رهبری و هدایت جامعه عرب درک می کند و روشن می شود که این ، تنها قرآن بود که توانست آنان را از زندگی منحط جاهلی به اعلا ترین مرحله علم و کمال و انسانیت برساند و به آنان درس فداکاری و از خود گذشتگی و درس ایثار و فضیلت یاد دهد ، بطوری که در راه دین و اهداف عالیه انسانی کوچکترین اعتنایی به از دست دادن مال و جان نکرده ، در مرگ فرزندان و همسران کوچکترین اندوه و تأسفی بر خود راه ندهند .

گفتار مقدار به رسول خدا (ص) به هنگامی که آن حضرت با مسلمانان درباره حرکت نمودن به جنگ بدر مشورت می نمود ، می تواند شاهد صدق و گواه روشنی بر این حقیقت باشد ، آنجا که عرضه داشت :

یا رسول الله ! به سوی آنچه خدایت فرمان داده است ، حرکت کن ، ما مسلمانان نیز تا لب مرگ در این راه با تو پیش خواهیم رفت ، به خدا سوگند ما سخنی را نمی گوئیم که بنی اسرائیل به موسی گفتند که : « تو خود برو و با پشتیبانی خدایت جنگ را آغاز کن ما در اینجا به انتظار تو نشسته ایم » ولی ما می گوئیم : تو به یاری خدایت حرکت کن و با دشمن بجنگ ! ما نیز به دنبال تو و پشتیبان و همراه توایم و با جان و دل با دشمن تو خواهیم جنگید . به خدایی که تو را به حق فرستاده است ، اگر ما را از امواج خروشان و خطرناک دریا عبور داده ، به سوی حبشه حرکت دهی ، در این راه با تو خواهیم بود تا بدانجا که فرود آیی . رسول خدا از مقدار تشکر و بروی دعای خیر نمود .<sup>(۱)</sup>

مقداد به عنوان فردی از مسلمانان و نمونه ای از آنان است که عقیده و تصمیم آهنین خویش را چنین اظهار می کند و خود گذشتگی و فداکاری خود را در راه

احیای حق و آزادی و از بین بردن شرک و بت پرستی این چنین اعلام می دارد و در میان مسلمانان اینگونه افراد سراپا اخلاص و ایمان و دارای چنین عقیده پاک و استوار فراوان وجود داشت .

این ، قرآن بود که دل تاریک این افراد بت پرست و خونخوار جاهلی را این چنین روشن ساخت و از آن مردم بی رحم و وحشی ، افرادی بیاراست که در برابر دشمنان و بت پرستان آنچنان سخت و خشن ولی در برابر اهل توحید و مسلمانان رئوف و مهربان بودند و به هدایت قرآن بود که مسلمانان در مدت هشتاد سال به پیروزیهایی نائل آمدند که دیگران در مدت هشتصد سال به چنین فتوحی نرسیدند . اگر کسی تاریخ زندگی اصحاب و یاران رسول خدا (ص) را با تاریخ اصحاب پیامبران گذشته مقایسه کند ، خواهد دانست که در این پیشرفت سریع و پیروزی بی سابقه ، سرّ الهی و حقیقت معنوی و مرموزی در میان بوده است که منبع آن همان کتاب خدا و قرآن مجید می باشد که دلها را روشن ساخت ، قلوب و ارواح را با عقیده به مبدأ و استقامت در راه دین و هدف ، به هم در آمیخت .

مطالعه در تاریخ یاران حضرت عیسی (ع) و اصحاب سایر پیامبران گواه روشنی است که آنان چگونه پیامبرانشان را در سختیها ، تنها و بی یاور گذاشته ، در مواقع ترس و احساس خطر ، آنان را در برابر دشمن رها کردند . این بود که انبیای گذشته در برابر ستمگران زمان خویش آنچنان پیشرفت و پیروزی نداشتند ، غلبه و پیروزی معمولاً نصیب دشمنان بود و بیشتر اوقات مجبور بودند ، از میان اجتماع فرار کرده ، در بیابانها و غارها به سر برند .

این یکی دیگر از امتیازات و آثار عجیب و شگفت انگیز قرآن مجید است . اینک چند نمونه دیگر از معارف قرآنی که نمودار اعجاز آن است ، در فصول آینده می آوریم تا روشن شود که اعجاز قرآن در بلاغت و جنبه های ادبی آن تمام نمی شود بلکه در علوم و معارف نیز به حد اعجاز رسیده است .

# اعجاز قرآن از نظر معارف عقلی و فلسفی

## قرآن و پیامبر امّی

قرآن مجید این مطلب را در آیات متعدد و بصراحت بیان می‌کند که محمد امّی است و درس نخوانده است. محمد (ص) نیز این ادعا را در برابر اقوام و خویشاوندان خود که در میان آنان پرورش یافته بود، اعلان نمود و همان آیات را که بر امّی و بی‌سواد بودنش دلالت دارند، برای آنان خواند و حتی یک تن از آنان این مطلب را انکار نکرد و او را تکذیب ننمود و این خود دلیل روشن بر صدق ادعای رسول خدا است.

ولی با اینکه رسول خدا درس نخوانده، سوادِ یاد نگرفته بود؛ کتابی آورد که مالا مال از معارف عقلی و دقایق علمی و فلسفی است، بطوری که این کتاب افکار فلاسفه و دانشمندان را به خود جلب و متفکرین شرق و غرب عالم را مبهوت و متحیر ساخته است و این تفوق بر افکار و اندیشه‌ها تا قیامت ادامه خواهد داشت و پایان نخواهد پذیرفت و این خود از بزرگترین جنبه‌های اعجاز قرآن مجید است.

\* \* \*

ما اگر از این حقیقت مسلم صرف نظر کنیم و با مخالفین خود راه اغماض و مماشات پیش گیریم و فرض کنیم که رسول خدا (ص) امّی و بی‌سواد نبوده است،

تعلیمات و تحصیلاتی دیده و هرگونه علوم، معارف، فنون و تاریخ را از دیگران فرا گرفته است؛ در این صورت باز مخالفین ما، در یک اشکال بزرگتر و بن بست عجیبتری قرارخواهند گرفت که پاسخ و راه فراری از آن نداشته باشند زیرا لازمه این سخن این است که رسول خدا معلومات خود را از دانشمندان عصر خویش فراگرفته و از افکار و اطلاعات آنان استفاده نموده است، در صورتی که آنچه وی برای بشر عرضه داشته، نه تنها با افکار و عقاید مردم دوران عصر خویش سنخیت و سازش ندارد بلکه درست در نقطه مقابل آنها قرارگرفته است.

زیرا از نظر تاریخ مسلم است، مردمی که رسول خدا با آنان معاصر و در میان آنان پرورش یافته بود، عده‌ای از آنان به بت پرستی و به اوهام و خرافات پایبند بودند و گروه دیگر نیز اهل کتاب بوده، معارف، احکام و عقایدشان را از کتب عهدین و از تورات و انجیل به دست می‌آوردند. اگر فرض کنیم که محمد (ص) تعالیم خویش را از همان دانشمندان که با آنان معاصر بود، اخذ نموده، مطالبی که در قرآن آمده، از تورات و انجیل گرفته است، آیا لازمه این ادعا چنین نخواهد بود که عقاید و افکار متداول آن روز برگفتار و معارف وی پرتوافکنده است و در میان معارف قرآن و معارفی که در تورات و انجیل آمده است، یک نوع تشابه و تقارن وجود داشته باشد؟ اما ما می‌بینیم که قرآن با کتب عهدین تفاوت ماهوی و اصولی دارد و قرآن با اوهام، خرافات و موهاماتی که کتب عهدین و دیگر مصادر علمی آن عصر، مالا مال از آنها بود، مبارزه می‌کند. حقایق علمی و اخلاقی، معارف عقلی و الهی را از اینگونه اباطیل پاک و منزّه می‌سازد، خرافاتی را که در جامعه آن روز حاکم بوده، از دامن توحید و خداشناسی می‌زداید.

قرآن مجید مسئله توحید و خداشناسی را مطرح می‌کند و خدا را آنچنان توصیف و تعریف می‌نماید که لایق و شایسته آن بوده، مطابق با شأن خدایی و مقام ربوبیت و الوهیتش می‌باشد و از آنچه نقص و حدوث خدا را می‌رساند تبرئه و

تنزیهش نموده ، ساحت قدسی وی را از اینگونه اوهام و اباطیل مبرا می سازد و همچنین در مسئله نبوت نیز همین روش صحیح و اصولی را در پیش می گیرد .  
اینک آیات چندی را درباره این دو مسئله : مسئله توحید و نبوت از نظر قرآن در اینجا می آوریم :

## توحید در قرآن

قرآن مجید خدا را چنین معرفی می کند :

۱ - وَ قَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا سُبْحَانَهُ بَلْ لَّهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ، كُلٌّ لَّهُ قَانِتُونَ \* بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ . وَإِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ . ( ۱۱۶ - ۱۱۷ / ۲ )

۲ - وَ إِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ . ( ۱۶۳ / ۲ )

۳ - اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ لَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ . ( ۲۵۵ / ۲ )

۴ - إِنَّ اللَّهَ لَا يَخْفَىٰ عَلَيْهِ شَيْءٌ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ \* هُوَ الَّذِي يُصَوِّرُكُمْ فِي الْأَرْحَامِ كَيْفَ يَشَاءُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ . ( ۵ - ۶ / ۳ )

۵ - ذَلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ فَاعْبُدُوهُ وَ هُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ \* لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَ هُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ وَ هُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ . ( ۱۰۲ - ۱۰۳ / ۶ )

۶ - قُلِ اللَّهُ يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ فَبِأَنَّىٰ تُؤْفَكُونَ . ( ۳۴ / ۱۰ )

۷ - اللَّهُ الَّذِي رَفَعَ السَّمَاوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَىٰ

الْعَرْشِ وَ سَخَّرَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ كُلٌّ يَجْرِي لِأَجَلٍ مُّسَمًّى يُدَبِّرُ الْأَمْرَ  
يُفَصِّلُ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ بِلِقَاءِ رَبِّكُمْ تُوقِنُونَ . ( ۱۳ / ۲ )  
۸ - وَ هُوَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ ، لَهُ الْحَمْدُ فِي الْأُولَى وَ لَهُ الْحُكْمُ وَ إِلَيْهِ  
تُرْجَعُونَ . ( ۲۸ / ۷۰ )

۹ - هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَالِمُ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ هُوَ الرَّحْمَنُ  
الرَّحِيمُ \* هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ  
الْمُهَيِّمُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ \* هُوَ اللَّهُ  
الْخَالِقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى يُسَبِّحُ لَهُ مَا فِي  
السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ . ( ۵۹ / ۲۲ - ۲۴ )

۱ - « [ یهود و نصاری و مشرکان ] گفتند : خداوند برای خود فرزندی اتخاذ  
نموده است . او از این نسبت منزّه است بلکه آنچه در آسمانها و زمین است ،  
از آن اوست و همه در برابر او خاضعند ، هستی بخش آسمانها و زمین است .  
آنگاه که به وجود آمدن چیزی فرمان می دهد ، می گوید : پدید آی ! آنهم  
فوراً پدید می آید . »

۲ - « معبود شما خداوند یگانه است که غیر از او معبود شایسته پرستش نیست ،  
زیرا که او بخشنده و مهربان است . »

۳ - « هیچ معبودی جز خداوند یگانه نیست . او زنده و قائم به ذات خویش  
است و موجودات دیگر قائم به او هستند . هیچگاه خواب سبک و سنگینی او  
را فرامی گیرد [ و لحظه ای از تدبیر در جهان هستی ، غافل نمی ماند ] آنچه  
در آسمانها و آنچه در زمین است از آن او است . »

۴ - « نه در آسمانها و نه در زمین چیزی برای خدا مخفی و پنهان نمی ماند . او  
کسی است که شما را در رحم مادران آنچنان که می خواهد ، تصویر می کند .  
بنابراین ، معبودی جز آن خدای توانا و حکیم نیست . »

۵- « این است خدا و پروردگار شما که غیر از او خدایی نیست و هر چه هست او آفریده است ، پس او را بستانید که اوست بر همه چیز مسلط و صاحب اختیار . دیدگان از درک او عاجز ولی او دیدگان را درک می کند ، خدایی است غیر قابل درک و در عین حال آگاه »

۶- « بگو به آنان تنها خداست که به جهان هستی ، هستی می بخشد ، سپس هستی را از آن باز می ستاند پس شما به کجا رو می گردانید . »

۷- « همان خداست که آسمان را بدون ستونی که قابل دیدن باشد ، برافراشت ، سپس به عرش پرداخت و ماه و خورشید را مطیع و فرمان بردار خود ساخت که همگان تا مدت معینی در سیر و جریانند و تدبیر همه امور در دست اوست ( خداوند ) بدینگونه آیات خویش را تفصیل و توضیح می دهد تا شما به لقای پروردگارتان یقین و باور کنید . »

۸- « اوست خدای یگانه که جز او خدایی نیست و برای اوست حمد و سپاس ابدی از نخستین روز تا واپسین روز ، حکم و فرمان نیز از آن اوست و برگشت همگان هم به سوی او خواهد بود . »

۹- « او همان خدایی است که غیر از او خدایی نیست ، بر آشکار و پنهان آگاه ، اوست بخشایشگر و مهربان .

اوست خدایی که جز او خدایی نیست ، اوست پادشاه مطلق ، پاک و عاری از عیوب ، او پناهگاه ایمنی بخش ، حافظ و نگهبان انسانها ، غالب و مقتدر به تمام معنا ، محیط و مسلط به همه چیز است . بزرگوار ، پاک و منزّه است خداوند ، از آنچه به او شرک می ورزند .

اوست خدای آفریننده ، ایجادکننده ، نقاش و صورتگر جهان آفرینش ، برای اوست اوصاف و نامهای نیک . آنچه در آسمانها و زمین است ، بر او تسبیح می گوید و اوست خدای توانا و حکیم . »

آری ، قرآن خدای جهان هستی را این چنین توصیف می کند و در اوصاف پروردگار ، همان روشی را پیش می گیرد که دلایل و شواهد عقلی همان را تأیید و تصدیق می کند و عقل صحیح و سالم همان را می پذیرد .

خواننده ارجمند! آیا برای یک فرد که امی و درس نخوانده باشد و در یک محیط منحط و جاهلی زندگی کند، ممکن است که این چنین معارف دقیق علمی و حقایق جالب فلسفی را در آنچنان سطح عالی درک و بیان کند!؟

\* \* \*

## نبوت در قرآن

قرآن مجید به تاریخ زندگی پیامبران گذشته و عالم نبوت وارد شده و آنان را با بهترین و زیباترین اوصاف که بالاتر از آن متصور نیست معرفی نموده و با هر صفت نیک که لازمه عظمت و قداست پیامبر است، ستوده و از هر ذیلت و صفت زشتی که با مقام نبوت و سفارت الهی سازش ندارد، تبرئه نموده است.

اینک آیات چندی را در این باره بازگو می‌کنیم:

۱- الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ. (۱۵۷/۷)

۲- هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ. (۲/۶۲)

۳- وَإِنَّ لَكَ لَأَجْرًا غَيْرَ مَمْنُونٍ \* وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ، (۳-۴/۶۸)

۴- إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ. (۲۳/۳)

۵- وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ إِنَّنِي بَرَاءٌ مِمَّا تَعْبُدُونَ \* إِلَّا الَّذِي

فَطَرَنِي فَإِنَّهُ سَيِّدُهُنِ . ( ۲۶ - ۲۷ / ۴۳ )

۶ - وَكَذَلِكَ نُرَى إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ ( ۷۵ / ۶ ) .

۷ - وَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ كُلًّا هَدَيْنَا وَنُوحًا هَدَيْنَا مِنْ ذُرِّيَّتِهِ دَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ وَآيُوبَ وَيُوسُفَ وَمُوسَى وَهَارُونَ وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ \* وَزَكَرِيَّا وَيَحْيَى وَعِيسَى وَإِلْيَاسَ كُلٌّ مِنَ الصَّالِحِينَ \* وَإِسْمَاعِيلَ وَالْيَسَعَ وَيُونُسَ وَلُوطًا وَكُلًّا فَضَّلْنَا عَلَى الْعَالَمِينَ \* وَمِنْ آبَائِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ وَإِخْوَانِهِمْ وَاجْتَبَيْنَاهُمْ وَهَدَيْنَاهُمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ . ( ۸۷ - ۸۴ / ۶ )

۸ - وَلَقَدْ آتَيْنَا دَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ عِلْمًا وَقَالَا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي فَضَّلَنَا عَلَى كَثِيرٍ مِنْ عِبَادِهِ الْمُؤْمِنِينَ . ( ۲۷ / ۱۵ )

۹ - وَاذْكُرْ إِسْمَاعِيلَ وَالْيَسَعَ وَذَا الْكِفْلِ وَكُلٌّ مِنَ الْأَخْيَارِ . ( ۳۸ / ۴۸ )

۱۰ - أُولَئِكَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ مِنْ ذُرِّيَّةِ آدَمَ وَمِمَّنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ وَمِنْ ذُرِّيَّةِ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْرَآئِيلَ وَمِمَّنْ هَدَيْنَا وَاجْتَبَيْنَا إِذَا تُتْلَى عَلَيْهِمْ آيَاتُ الرَّحْمَنِ خَرُّوا سُجَّدًا وَبُكِيًّا . ( ۱۹ / ۵۸ )

۱ - « آنان که از فرستاده [ خدا ] ، پیامبر امی پیروی کنند ، پیامبری که صفات او را در پیششان می یابند ، آنان را به معروف دستور می دهد و از منکر باز می دارد ، پاکیزه ها را برای آنان حلال می شمرد ، ناپاکها را تحریم می کند . »  
 ۲ - « اوست که از میان ملت امی و بی سواد ، پیامبری از خودشان برانگیخت تا آیات خدا را برایشان تلاوت کند ، از رذائل و مفسد اخلاقی پاکشان سازد ، کتاب و حکمت را بر آنان بیاموزد ، گرچه آنان پیش از آن در ضلالت و گمراهی آشکار به سر می بردند . »

۳- « و برای توست [ای محمد (ص)] پاداش نیک و بی پایان و تو دارای خلق عظیم و پسندیده ای هستی . »

۴- « خداوند آدم و نوح و خاندان ابراهیم و خاندان عمران را بر جهانیان برتری داد . »

۵- « و به خاطر بیاور هنگامی را که ابراهیم به پدر [عمویش آذر] و قومش گفت ، من از آنچه شما می پرستید بیزارم ، مگر آن کس که مرا آفریده و هم او هدایتم خواهد کرد . »

۶- « و اینچنین ملکوت آسمانها و زمین [و حکومت مطلقه خداوند] را به ابراهیم نشان دادیم [تا با آن استدلال کند] و اهل یقین شود .

۷- « برای وی ( ابراهیم ) ، اسحاق و یعقوب را بخشیدیم و همه آنان را هدایت نمودیم و پیش از آن نوح را هدایت نمودیم و از فرزندان او داود ، سلیمان ، ایوب ، یوسف ، موسی و هارون را هدایت کردیم . ما به نیکوکاران این چنین پاداش می دهیم و [همچنین] زکریا و یحیی و عیسی و الیاس همه از صالحان بودند و اسماعیل و الیسع و یونس و لوط را و برخی از پدران و فرزندان و برادرانشان را بر جهانیان برتری دادیم و بر همگان برگزیدیم و به راه راست و مستقیم هدایتشان کردیم . »

۸- « و ما به داوود و سلیمان دانشی عظیم دادیم و آنان نیز متقابلاً گفتند : سپاس از آن خداوندی است که ما را بر بسیاری از بندگان مؤمنش برتری بخشید . »

۹- « اسماعیل و الیسع و ذوالکفل را یاد کن که همه آنان از نیکان بودند . »

۱۰- « آنان پیامبرانی بودند که خداوند نعمتش را بر ایشان ارزانی داشت . از فرزندان آدم و از کسانی بودند که با نوح سوار کشتی نمودیم . آنان از خاندان ابراهیم و اسماعیل و از هدایت شدگان و برگزیدگان بودند که هر وقت آیات خدا برایشان تلاوت می شد ، گریه کنان بر خاک مذلت و بندگی می افتادند . »

این بود قسمتی از آیات قرآن مجید که درباره توصیف و تنزیه انبیا و عظمت و

قداست آنان آمده است .

## تطبیق و مقایسه قرآن با تورات و انجیل

### توحید و نبوت در تورات و انجیل

خوانندگان عزیز! گفتار و نظریه قرآن را درباره توحید و صفات خدا و در مورد عظمت و شخصیت پیامبران مطالعه نمودید، اینک به نظریه کتب عهدین توجه کنید و آن را با نظریات و گفتار قرآن مقایسه و تطبیق نمایید.

کتب عهدین در این دو مسئله فراوان سخن گفته‌اند ولی هر مقدار که قرآن، خداوند را تنزیه و تقدیس نموده، پیامبران را به عالیت‌ترین مقام انسانی اوج داده است، این کتابها به همان مقدار، مقام الوهیت را تنزل داده، هرگونه اعمال ناشایستی را به پیامبران خدا نسبت می‌دهند.

برای روشن شدن این حقیقت چند نمونه از تورات و انجیل و از فصول مختلف کتب عهدین را در اینجا می‌آوریم:

۱- داستان آدم و حوا و خارج شدن آنها از بهشت در تورات چنین آمده است:

«خداوند به آدم اجازه داد که از تمام میوه‌های بهشت تناول کند به جز میوه درخت معرفت، یعنی درخت شناخت خیر و شر. خداوند به آدم فرمود: آدم! اگر روزی از این میوه تناول کنی، همان روز خواهی مرد.

سپس خداوند از آدم، همسرش حوا را آفرید و هر دو در بهشت لخت بودند زیرا

نیک و بد را تشخیص نمی دادند، ناگهان ماری آمد و آنان را بر آن درخت ممنوع راهنمایی کرد و به خوردن میوه آن، تشویقشان نمود و چنین گفت: شما با خوردن میوه درخت نمی میرید بلکه چون خداوند می داند که اگر از این میوه بخورید چشمتان باز شده، نیک و بد را تشخیص خواهید داد این است که شما را از خوردن آن نهی نموده است.

چون آدم و حوا گفتار مار را باور نمودند و از میوه آن درخت خوردند، چشمتان باز گردید و فهمیدند که لخت هستند و با لنگی خودشان را پوشانیدند. خداوند که در بهشت قدم می زد، آنان را دید و آدم و حوا خود را از خدا مخفی نمودند. خدا، آدم را صدا زد که کجا هستی آدم؟ وی گفت: چون صدای تو را شنیدم خود را مخفی نمودم زیرا که من عریانم. خدا گفت: چگونه فهمیدی که عریانی؟ مگر از آن میوه که نهیت کرده بودم، خوردی؟

آنگاه که برای خداوند آشکار شد که آدم از آن شجره خورده است، گفت: حالا دیگر آدم نیز مانند ما شده، خوب و بد و زشت و زیبا را شناخته است و ممکن است، هم اکنون دستش را دراز کند و از درخت حیات و زندگی نیز بخورد و برای همیشه زنده بماند و مثل ما باشد، این بود که خدا او را از بهشت راند و میان آدم و درخت حیات حائل قرار داد. (۱)

و باز تورات در جای دیگر می گوید:

«مار قدیمی همان شیطان است و شیطان نیز همان است که همه دنیا را به سوی ضلالت و گمراهی سوق می دهد. (۲)»

خواننده عزیز! ملاحظه می کنید، کتابهای به اصطلاح آسمانی، چگونه ساخت قدس الهی را متهم به کذب نموده، نسبت مکر، غدر، دروغ و ترس به او می دهد، بدینگونه که خداوند آدم را به دروغ از درخت معرفت ممنوع ساخت و

۱ - سفر پیدایش، باب ۲ - ۳.

۲ - باب دوازده، بند ۹

گفت که آن، درخت مرگ است و سپس چون خدا ترسید که آدم از درخت حیات نیز استفاده کند و به زندگی جاوید و همیشگی دست یابد و در خدایی و سلطنت با او معارضه نماید، این بود که وی را از بهشت بیرون راند.

و باز از این کتاب آسمانی! استفاده می شود که خداوند جسم است و در میان بهشت قدم می زند و نسبت جهل به پروردگار می دهد که وی از محل و مخفیگاه آدم بی اطلاع بود.

از همه بدتر این که، این کتاب شیطان را خیرخواه تر از خدا معرفی می کند و می گوید که شیطان بر آدم نصیحت کرد و آدم را از تاریکی جهل و نادانی به نور دانش و معرفت راهنمایی نمود و تشخیص نیک و بد را به وی آموخت.

۲- تورات داستان ابراهیم و نمرود را چنین آورده است:

« ابراهیم در برابر نمرود، همسر خود ساره را خواهر خویش معرفی نمود و همسر بودنش را کتمان کرد ولی چون ساره زن زیبایی بود، نمرود او را از دست ابراهیم گرفت و متقابلاً ابراهیم را مورد محبت خویش قرار داد و کمک مالی فراوان بر وی نمود. از آن روز ابراهیم دارای گاو، گوسفند، چهارپایان فراوان و دارای غلامان و کنیزان شد و ثروت کلانی به دست آورد. آنگاه که نمرود پی برد ساره همسر ابراهیم بوده است نه خواهر او، به ابراهیم گفت: چرا واقعیت را کتمان نمودی و سبب شدی که ساره را از دست تو ربودم و همسر خویش قرار دادم؟ سپس نمرود، ساره را به ابراهیم باز پس داد. (۱) »

از این داستان چنین استفاده می شود که ابراهیم خود عامل فساد شده، موجب آن گردیده است که نمرود همسر وی ساره را از دست او گرفته، به همسری برگزیند!! حاشا که ابراهیم به چنین امر قبیح و زشتی که افراد عادی نیز مرتکب آن نمی شوند مرتکب گردد، در صورتی که وی از عزیزترین و گرامیترین پیامبران خداست.

### ۳- داستان لوط و دخترانش در تورات چنین آمده است که :

« شبی دختر بزرگ لوط به خواهرش گفت : اینک پدر ما پیرگشته است و روی زمین کسی نیست که با ما نزدیکی کند ، بیا پدر را شراب دهیم و با وی هم بستر شویم تا نسل پدر را در روی زمین زنده نگه داریم . در همان شب پدر خویش را شراب دادند و دختر بزرگتر با وی همبستر شد . شب دوم نیز او را شراب دادند ، دختر کوچک با وی داخل بستر شد و هر دو دختر از پدر آبستن شدند . دختر بزرگ پسری به دنیا آورد و او را « موآب » نامید که پدر « موآیین » است و دختر کوچک نیز پسری به دنیا آورد و نام او را « بن عمی » گذاشت و وی پدر « بنی عمون » است که تا به امروز نسلشان در دنیا باقی است . (۱) »

این است ، آنچه که تورات به حضرت لوط ، آن پیغمبر بزرگ و پاک خدا و دختران وی نسبت می دهد ، خواننده عزیز باید عقل خویش را داور قرار داده ، در این مورد قضاوت کند .

کتابخانه ملی و اسناد ملی ایران

### ۴- در تورات آمده است که :

« اسحاق خواست نبوت و پیامبری را به فرزند خود « عیسو » واگذار کند ولی در آن موقع فرزند دیگرش « یعقوب » اسحاق را فریب داد و بر وی چنین وانمود کرد که او همان « عیسو » است و برای پذیرش اسحاق ، طعام و شراب آماده کرد و اسحاق از آن طعام و شراب تناول نمود . سپس در اثر همان حيله و نیرنگ که یعقوب برای رسیدن به پیامبری به کار برده بود ، او را دعا نمود و چنین گفت : تو آقا و سرور برادرانت باش و فرزندان و مادرت بر تو تواضع و کوچکی نمایند . لعن بر آنان که بر تو لعن کنند . خوشی و مبارکی بر آنان که تو را مبارک باد گویند .

وقتی عیسو آمد ، فهمید که برادرش یعقوب گوی نبوت را از وی ربوده است ، به پدرش گفت : پدرجان مرا نیز برکت پیامبری ده !

اسحاق گفت: من او را آقا و سرور همه، تو و برادران دیگر را غلام و بنده وی قرار داده‌ام و او را با گندم و شراب ثروتمند و نیرومند گردانیده‌ام. پسر جان دیگر درباره تو چه می‌توانم بکنم؟

اینجا بود که عیسو صدای خویش را به گریه بلند نمود. (۱)

راستی آیا ربودن مقام نبوت متصور و معقول است؟! آیا خداوند مقام نبوت و پیامبری را به موجب مکر و دروغ تفویض می‌نماید؟! آیا واقعاً یعقوب با این دروغ فریبکاری و تزویر، همانطور که اسحاق را گول زد، خداوند را نیز گول زد و خداوند دیگر نتوانست نبوت را به اهلش بازگرداند؟! تعالی الله عن ذلك علواً کبیراً.

شاید همان مستی شراب است که افرادی را واداشته چنین خرافات را جعل کنند و نسبت شراب خوردن را به اسحاق بدهند.

۵- باز در تورات آمده است که:

«یهدا» با «ثامار» همسر فرزندش «حیر» زنا نمود و «ثامار» از وی آبستن شد و دو فرزند بنامهای «فارص» و «زارع» به دنیا آورد! (۲)

و از طرف دیگر، انجیل متی نیز در اصحاح اول، نسب «یسوع مسیح» را به تفصیل آورده، حضرت مسیح و سلیمان و پدرش داوود را از نسل همان «فارص» و همان شخصی که به وسیله زنا یهودا با همسر پدرش به وجود آمده است، معرفی می‌کند.

حاشا که پیامبران خدا از زنا به وجود بیایند، آنهم زنا با محارم و همسر فرزند ولی آفریننده و سازنده تورات موجود، ارجی به گفته‌ها و نوشته‌های خود نمی‌نهد و پروایی از تهمت و افترا بستن به انبیا ندارد.

۱- تورات، سفر تکوین، باب ۲۷.

۲- تورات، سفر تکوین، باب ۳۸.

## ۶- باز در تورات آمده است :

« داود با همسر « اوریای » مجاهد و مؤمن زنا نمود و همسر اوريا از اين زنا حامله شد . داود از ترس افتضاح و رسوایی ، به مقام پرده پوشی برآمد و به « اوريا » دستور داد به خانه اش رفته ، با همسرش نزدیکی کند تا حامله بودن همسر اوريا به خود وی منتسب شود ولی « اوريا » امتناع نمود و گفت : چگونه رواست که آقا و سرور من « یوآب » و غلامان وی در میان صحرا بسر برند و من به خانه خود روم و با خوردن و آشامیدن دل خوش کنم و با همسرم همبستر شوم؟! نه هرگز! به جان عزیزت سوگند که من هرگز این کار را انجام نمی دهم .

چون داود از پرده پوشی ماجرا مأیوس و نا امید گردید ، آن روز « اوريا » را نزد خویش نگهداشت و او را دعوت نمود که نزد وی غذا و مشروب خورد و او را مست نمود ، فردای آن روز داود به امیر لشکرش « یوآب » نوشت که اوريا را در یک جنگ شدید در پیشاپیش لشکر قرار دهید ، سپس او را تنها بگذارید تا کشته شود .

طبق دستور داود ، یوآب نیز همین کار را انجام داد ، بدینگونه اوريا در جنگ کشته شد و یوآب مرگ او را به داود اطلاع داد ، داود همسر اوريا را به خانه خویش برد و پس از آنکه ایام عزاداری همسر اوريا نسبت به شوهرش تمام شد ، داود او را رسماً به همسری گرفت .<sup>(۱)</sup>

و در اصحاح اول از انجیل متی نیز آمده است که سلیمان پیامبر خدا و پسر داود از همان زن به دنیا آمده است .

خوانندگان عزیز! ملاحظه کنید که این دروغسازان چگونه به مقام والای نبوت آن منصب عالی الهی جرئت و جسارت نموده اند؟!

راستی چگونه می توان این عمل زشت را به کسی که دارای مختصر غیرت و مردانگی است، نسبت داد تا چه رسد به یکی از پیامبران بزرگ و پاک خدای یکتا؟!

و در اینجا، یک اشکال مهم دیگری نیز وجود دارد و آن اینکه: در انجیل متی در ادامه همین داستان، سلیمان به عنوان پسر داود معرفی شده، در انجیل لوقا نیز حضرت عیسی را پسر داود معرفی کرده، می گوید: «مسیح در کرسی پدرش داود می نشست» و این دو نسبت با یکدیگر چگونه می سازد؟ آیا سلیمان پسر داود بود و یا عیسی و این دو که برادر نبودند!!

۷- در تورات چنین می خوانیم که:

«سلیمان هفتصد زن از آزادگان و سیصد زن از بردگان داشت، این زنان دل او را به سوی بتها، جلب کردند. سلیمان به دنبال «عشتورت» بت و خدای «صدونیان» و «ملکوم» بت و معبود «عمونیان» رفت. خداوند از این عمل زشت و ناپسند سلیمان خشمگین گردید و گفت: من سلطنت و پادشاهی را از تو پس خواهم گرفت و به بردهای از بردگان تو خواهم داد.<sup>(۱)</sup>»

باز در تورات چنین آمده است که:

«سلیمان برای عشتورت (بت صیدانیین) و کموش (بت موآیین) و ملکوم (بت عمونیها) بتکده های مجلل و بلندی ساخته بود، پادشاه «یوشیا» آن بتکده ها را نجس کرد، مجسمه ها و بتها را که در آن بتخانه ها بود، بشکست و درختهایش را قطع نمود و تمام آن بتکده ها و بتکده های دیگر را از بین برد.<sup>(۲)</sup>»

مؤلف: فرض کنیم که لازم نیست پیامبران، معصوم و بی گناه باشند - در صورتی که عصمت انبیا با دلائل عقلی ثابت شده است - ولی آیا عقلاً درست است که پیامبری بتها را پرستش کند و بتخانه های عالی و محکمی بنا سازد و از سوی دیگر مردم را به توحید و یگانه پرستی و پرستش خدای بی همتا دعوت نماید؟ آیا این دو عمل از نظر عقل با هم سازش دارد؟! قضاوت به عهده صاحبان عقل!!

۱- پادشاهان، کتاب اول، باب ۱۱.

۲- پادشاهان، کتاب دوم، باب ۲۳.

## ۸- در کتاب هوشع می خوانیم :

« اولین سخن خدا به هوشع این بود که فرمود : برو برای خودت زن زناکار و فرزندان زنا انتخاب کن زیرا این زمین از خداوندگار زنا کنان برگشته است . هوشع نیز رفت ، « گوهر » دختر « بلایم » را گرفت و از او دو پسر و یک دختر به دنیا آورد .<sup>(۱)</sup> »

باز در همین کتاب می خوانیم که خدا به هوشع فرمود :

« زن زناکار و صاحب رفیق را دوست بدار ، همانطور که خداوند بنی اسرائیل را دوست می دارد .<sup>(۲)</sup> »

عقل چگونه باور می کند که خداوند پیامبرش را به زنا و به محبت زن زناکار دستور دهد . « تعالی الله عن ذلك علواً کبیراً . »

جای تعجب نیست که نویسنده و سازنده این مطالب قباحات گفتار خود را درک نکند ولی شگفت و تعجب از ملل متمدن و مردان عصر فضا و از دانشمندان عصر کنونی است که اینگونه خرافات را در کتب عهدین و تورات و انجیل می خوانند و باز هم به چنین مطالبی و بر چنین کتابهایی ایمان دارند و آنها را وحی الهی و کتاب آسمانی و راهنمای انسانها می پندارند !!

آری ! تقلید عاداتی است تغییرناپذیر که خود را از این عادت رهانیدن ، زنجیر تقلید را از هم گسستن و پی حق روان شدن عملی است بس مشکل و طاقت فرسا .

۹- در اناجیل چنین می خوانیم که :

« روزی مسیح برای مردم سخن می گفت ؛ مادر و برادرانش در بیرون منتظر وی بودند کسی از آن میان گفت : این مادران و برادرانت هستند که در بیرون به انتظار تو به سر می برند تا سخنی با تو بگویند . مسیح گفت : مادر من کیست و برادران من کدامند ؟! سپس با دست خود اشاره به شاگردانش نمود و گفت : اینان مادر و برادران من هستند

۱- کتاب هوشع ، باب ۱ .

۲- کتاب هوشع ، باب ۳ .

زیرا هرکس به گفته من که در آسمانهاست گوش فرا دهد ، او برادر ، خواهر و مادر من است .<sup>(۱)</sup>

خوانندگان عزیز ! شما در سخافت این گفتار دقت کنید و قدری بیندیشید که مسیح چگونه مادر پاک خویش را از خود دور می کند و او را از دیدارش محروم می سازد و قداست و معنویت او را مورد تعریض قرار داده ، شاگردانش را بروی ترجیح می دهد ، در صورتی که مسیح درباره شاگردانش در جای دیگر می گوید : آنان ایمان ندارند<sup>(۲)</sup> و باز درباره آنان می گوید : در دل آنان به اندازه تخم خشخاشی ایمان وجود ندارد .<sup>(۳)</sup>

این شاگردان همانها هستند ؛ شبی که یهودیان به مسیح حمله کردند و از آنان درخواست نمود که تا صبح نخواستند و از وی محافظت کنند ولی هیچکدام از شاگردانش به حرف او گوش ندادند و وقتی یهودیها او را گرفتند ، همان شاگردها او را تنها گذاشته ، فرار را بر قرار ترجیح دادند .<sup>(۴)</sup>

اینها نمونه هایی از کارهای ناشایستی است که درباره شاگردان مسیح در انجیل آمده است .

۱۰ - در انجیل یوحنا آمده است :

« مسیح روزی در یک جشن عروسی شرکت نمود ، اتفاقاً شرابشان تمام گردیده بود مسیح از راه اعجاز برای آنان شش خمره شراب درست کرد .<sup>(۵)</sup> »

باز در انجیل آمده است که مسیح شراب می خورد و در خوردن شراب

۱ - متی ، باب ۱۲ - مرقس ، باب ۳ - لوقا ، باب ۸ .

۲ - مرقس ، باب ۴ .

۳ - متی ، باب ۱۷ .

۴ - متی ، باب ۲۶ .

۵ - انجیل یوحنا ، باب ۲ .

زیاده‌روی می‌نمود. (۱)

حاشا از این افتراها و نسبت‌های ناروا که مقام پاک مسیح از این بهتان عظیم به دور است، گذشته از اینها، در کتب عهدین خوردن شراب صریحاً ممنوع و تحریم شده است.

**چنانچه:** در تورات چنین آمده است که خداوند به هارون گفت:

«تو و فرزندان تو که وارد «خیمه اجتماع» گردیدید، هرگز لب به شراب و هیچ مست‌کننده‌ای ننزید تا مرگ و نیستی شما را فرا نگیرد، این یک حکم دائمی است که در تمام قرون و اعصار و در میان تمام نسل‌های آینده شما حکومت دارد تا زشت و زیبا و پاک و ناپاک را از هم تشخیص دهید. (۲)»

و در انجیل لوقا نیز در مدح یوحنا المعمدان چنین آمده است که:

«وی در پیشگاه پروردگار مقام بلندی را داراست و هرگز لب به شراب و هیچ مست‌کننده‌ای نمی‌زند. (۳)»

در کتب عهدین دلائل و شواهد فراوانی بر حرمت شراب وجود دارد. با این حال چگونه در انجیل نسبت شراب خوردن به عیسی مسیح، آن پیامبر پاک و معصوم الهی داده شده است؟!

## نتیجه مباحث

این بود قسمتی از خرافات و مطالب گمراه‌کننده و خنده‌آوری که در کتب عهدین وجود دارد و با هیچ عقل و منطقی سازگار نیست.

۱ - متی، باب ۱۱ - لوقا، باب ۷.

۲ - تورات، سفر لاویان، باب ۱۰.

۳ - لوقا، باب اول.

ما این نمونه‌ها را در اختیار خواننده عزیز قرار دادیم تا آن‌ها را با دقت مطالعه کند، آنگاه عقل و وجدان خویش را داور و قاضی قرار دهد که چگونه می‌توان ادعا نمود که محمد (ص) معارفی را که برای بشر ارائه داده است، از این کتابها اقتباس نموده، محتویات قرآن مجید را با آن سطح عالی و استحکام که دارد، از آنها اتخاذ نموده است؟!

باز چگونه می‌توان این کتابها را وحی آسمانی پنداشت، با اینکه این کتابها با نسبتهای ناروا دامن پاک پیامبران خدا را آلوده ساخته، مقام شامخ آنان را لکه‌دار نموده است.



## اعجاز در هماهنگی قرآن

گفتیم که قرآن از جهات مختلفی دارای اعجاز است و اعجاز آن را از نظر معارف عقلی و فلسفی توضیح دادیم. اینک به دومین جنبه اعجاز قرآن می پردازیم و آن، هماهنگی کامل و نظم و انسجام حاکم در آیات قرآن است، یعنی که کوچکترین اختلاف و تناقضی در میان آیات و مفاهیم آن وجود ندارد.

توضیح اینکه: هر انسان عاقل، مطلع و باتجربه بخوبی می داند: کسی که بر پایه دروغ و افترا، تشریع و قانونگذاری کند یا سخن گوید، قهراً در سخنان و قوانین وی تناقضهایی دیده می شود. مخصوصاً اگر قانونگذاری و دروغسازی وی در مسائل و موضوعات مهم اعتقادی و اخلاقی و در اصول دقیق زندگی و در نظامات مختلف اجتماعی گسترش داشته باشد و سالیان درازی نیز به طول انجامد.

آری! هر انسان دروغگو خواه ناخواه در تناقض گویی و اختلاف در گفتار قرار خواهد گرفت و هیچگونه راه فراری از آن نخواهد داشت زیرا اقتضای طبیعت بشر این است بطوری که در مثل آمده است که: «دروغگو کم حافظه است.»

ولی قرآن مجید که در تمام شئون و امور زندگی انسانها بطور وسیع و دامنه دار وارد شده، در این موارد سخن گفته و تشریع و قانونگذاری نموده است، با این حال کوچکترین اختلاف و تناقض در آن مشاهده نشده است.

در موضوع خداشناسی بحث کرده ، مسئله نبوت را پیش کشیده و درباره سیاست و اداره کردن مَدُن و اجتماعات ، در مسائل اخلاقی و تمام شئون زندگی قانونگذاری نموده است و به امور دیگر نیز مانند : کیهان شناسی ، تاریخ و قوانین جنگ و صلح وارد شده ، موجودات آسمانی و زمینی را از قبیل ملائکه و ستارگان ، بادها ، دریاها ، نباتات ، حیوانات و انسان توصیف کرده است و مثلهای گوناگون آورده ، مناظر هولناک قیامت را بازگو نموده ، از هر بابی سخن رانده است ولی با این وصف کوچکترین تضاد و تناقضی در میان گفتار ، تشریعات و نظریات آن دیده نشده و در سرتاسر این مباحث از دایره عقل و خرد به دور نرفته است .

قرآن گاهی به یک حادثه در دو مورد و یا در موارد بیشتر متعرض گردیده ولی در میان این موارد کوچکترین اختلاف و تناقضی نمی توان یافت .

برای نمونه داستان موسی را در قرآن مجید ملاحظه کنید که این داستان در قرآن تکرار شده و در چندین مورد آمده است ولی در هر مورد ، دارای نکات و امتیازات خاصی بوده که موارد دیگر آن نکات و امتیازها را نداشته اند ، بدون اینکه در اصل مطلب و ریشه داستان کوچکترین اختلاف و تناقضی دیده شود .

اگر بدین نکته نیز توجه شود که آیات قرآن یک دفعه نازل نگردیده بلکه در مدت بیست و سه سال تدریجاً با مناسبتهای مختلف و در حوادث گوناگون نازل شده است . این حقیقت بیشتر روشن خواهد گردید که قرآن از ناحیه خداوند بزرگ فرود آمده ، از قدرت بشر خارج می باشد زیرا اقتضای طول زمان و فاصله های طولانی در نزول آیات قرآن و در عین حال گستردگی آن ، این بود که وقتی این آیات در یکجا جمع گردید ، در میان آنها ناهماهنگی و اختلاف دیده شود . ولی می بینیم که قرآن در هر دو صورت اعجاز خود را حفظ نموده است : آن روز که قطعه قطعه نازل می شد ، در همان متفرق بودنش معجزه بود و زمانی هم که از حالت قطعه قطعه بودن خارج و در یکجا جمع آوری شد ، جنبه دیگری از اعجاز به خود گرفت .

خود قرآن نیز به این خصوصیت و امتیاز اشاره می‌کند، آنجا که می‌گوید:

أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا  
كَثِيرًا . (۸۲ / ۴)

« آیا درباره قرآن نمی‌اندیشید که اگر از سوی غیر خدا بود، اختلاف فراوانی در آن می‌یافتند. »

این آیه شریفه انسان را به یک موضوع فطری و وجدانی رهبری می‌کند که: هرکس در ادعا و گفتار خویش بر کذب و دروغ متکی باشد، در نظریاتش اختلاف و در بیانش تناقض، ظاهر و آشکار خواهد شد ولی این اختلاف و تناقض در کتاب آسمانی (قرآن) وجود ندارد، پس بنابراین، قرآن ساخته و پرداخته فکر بشر نبوده، بر پایه دروغ و افترا بنیان نشده است.

پاک و عاری بودن قرآن از اختلاف و تناقض مطلبی نیست که به دلیل و برهان نیازمند باشد بلکه حقیقت روشنی است که حتی عرب آن روز نیز این حقیقت را کاملاً درک نموده است و فصحا، بلغا و سخن‌دانان آن زمان هم بر آن اذعان داشتند. گفتار «ولید بن مغیره» گواه زنده آن است؛ آنجا که ابوجهل خواست که وی نظر خود را درباره قرآن ابراز نماید، چنین گفت:

« من درباره قرآن چه بگویم؟ به خدا سوگند در میان شما کسی نیست که به اندازه من با اشعار و قصائد عرب آشنا باشد، در شناخت رموز فصاحت و بلاغت و فنون شعر و رجز کسی به پای من نمی‌رسد، من به هر گونه شعر، حتی به اشعار جنیان نیز آگاهم ولی به خدا سوگند! این که محمد می‌گوید به هیچ یک از اینها که گفتم شباهت ندارد، آری به خدا قسم! گفتار محمد دارای حلاوت خاصی است که هر سخن بلیغ و شیرینی را در هم می‌شکند و بر تمام گفتارها برتری دارد و برتر از آن سخنی متصور نیست. »

ابوجهل گفت: به خدا سوگند! اقوام و عشیره تو، از تو راضی نخواهند

گردید مگر بر ضد آن چیزی بگویی .

ولید گفت : پس صبر کن تا در این باره فکر کنم ، پس از فکر و تأمل زیاد

چنین گفت : قرآن سحری است که محمد آن را از ساحران گرفته است .<sup>(۱)</sup>

و بنا بر بعضی نقلها ولید چنین گفت : به خدا سوگند ! از محمد سخنی شنیدم

که نه انس را چنین سخنی است و نه جن را . کلام او دارای حلاوت و شیرینی

فوق العاده ای است . سخن تازه ، ریشه دار ، پرثمر و بی سابقه ای است برجسته ترین

سخن است که برجسته تر از آن سخنی نیست و بشر از گفتن آن عاجز و زبون است .

« وَ إِنَّ لَهُ لَحَلَاوَةً وَ إِنَّ عَلَيْهِ لَطَلَاوَةٌ وَ إِنَّ أَعْلَاهُ لَمُثَمِّرٌ وَ إِنَّ أَسْفَلَهُ

لَمُغْدِقٌ وَ إِنَّهُ لَيَعْلُو وَ لَا يُعْلَى عَلَيْهِ وَ مَا يَقُولُ هَذَا بَشَرٌ »<sup>(۲)</sup>

اگر شما کتب عهدین را که آسمانی قلمداد می شود ، کاملاً بررسی نمایید ، این

حقیقت برایتان روشنتر خواهد شد و حق و باطل خود را نمایانتر خواهد ساخت .

اینک قسمتی از تناقضات انجیل را بررسی می کنیم :

۱ - در انجیل لوقا آمده که مسیح گفت :

« هرکس با من نباشد مخالف من است . »<sup>(۳)</sup>

ولی در جای دیگر از همان انجیل ، نقیض آن را می خوانیم که مسیح گفت :

« هرکس مخالف ما نباشد ، او با ما است . »<sup>(۴)</sup>

۲ - در اناجیل می خوانیم که وقتی مسیح را معلم صالح خطاب نمودند ، گفت :

« چرا صالح ؟ به جز خدا صالحی وجود ندارد . »<sup>(۵)</sup>

۱ - تفسیر طبری ۲۹ / ۹۸ .

۲ - تفسیر قرطبی ۱۹ / ۷۲ .

۳ - متی ، فصل ۱۲ - لوقا ، فصل ۱۱ .

۴ - مرقس و لوقا ، فصل ۹ .

۵ - متی ، فصل ۱۹ - مرقس ، فصل ۱۰ - لوقا ، فصل ۱۸ .

ولی در جای دیگر اناجیل ، درست عکس آن را می خوانیم که مسیح گفت :  
« منم نگهبان صالح » و باز گفت :

« اما من همان نگهبان صالحم . » (۱)

۳ - در انجیل متی آمده است :

« آن دو نفر دزد که با مسیح به دار آویخته شدند ، هر دو مسیح را سرزنش می نمودند و نیش زبان می زدند » (۲)

و در انجیل دیگر درست ضد آن گفتار آمده است که :

« یکی از آن دو مجرم به مسیح گفت : « تو اگر مسیح هستی ، هم خود و هم ما را از چوبه دار برهان و مجرم دوم گفت : « تو از خدا و مجازات وی نمی ترسی که مسیح را سرزنش می کنی . » (۳)

۴ - در انجیل یوحنا چنین آمده است که :

« اگر من به نفع خودم شهادت دهم ، شهادتم درست نخواهد بود . » (۴)

ولی در همین انجیل آمده است که :

« عیسی گفت : اگر من به نفع خودم شهادت دهم شهادتم درست است . » (۵)

اینها نمونه های مختصری از اختلافات و تناقضهایی است که در اناجیل با آن حجم کوچکی که دارد ، مشاهده می شود و همین نمونه ها می تواند برای افراد حقیقتجو و دور از تعصب و عناد ، یک دلیل و راهنمای خوب و روشنگری باشد .

۱ - یوحنا ، فصل ۱۰ .

۲ - متی ، فصل ۲۷ .

۳ - لوقا ، فصل ۵ .

۴ - یوحنا ، فصل ۵ .

۵ - یوحنا ، فصل ۸ .

# اعجاز قرآن در تشریع و قانونگذاری

## دوران قبل از قرآن

این یک حقیقت مسلم و تاریخی است که قبل از طلوع خورشید تابناک اسلام دورانی بود، تاریک و وحشتناک، مردمش در جهل و نادانی، در انحطاط علمی و اخلاقی و در وحشیت و بربریت به سر می بردند. در آن دوران تاریک، اختلافات نژادی و طبقاتی، قانون زور، پستی، فرومایگی و هرج و مرج اجتماعی بر ملل جهان خاصه بر عرب حکومت می کرد. دلها به سوی غارت و یغماگری متوجه بود قدمها به سوی برافروختن آتش جنگ و خونریزی می شتافت.

عرب قبل از اسلام از عقیده های خرافی و روشهای وحشیگری، بهره فراوانی داشتند. نه دارای عقیده و مذهبی بودند که همه آنها را در یک نقطه متمرکز سازد و نه دارای یک قانون و نظام اجتماعی واحد بودند که ارتباط و هماهنگی در میان آنان برقرار کند. پیروی از عادات و روشهای نیاکان، آنان را متحیر ساخته، به هر سو سوقشان می داد. بت پرستی از رواج خاصی برخوردار بود و مردم عصر جاهلی دارای بسترهای متعددی بودند که آنها را پرستش نموده، وسیله شفاعت به پروردگارشان می دادند.

در میان آنان اموال بر پایه شانس موهوم تقسیم می شد و قماربازی برای آنان

یک عمل عادی و شایع بود ، بطوری که این عمل فاسد یک نوع مایه افتخار و مباهات در اجتماع آنان محسوب می شد . یکی دیگر از عادات زشت آنان ازدواج با همسران پدران و زشتتر از آن ، کشتن دختران و زنده بگور کردن آنها بود .

## عصر قرآن

آری اینها قسمتی از عادات زشت عرب بود در دوران جاهلیت و قبل از اسلام و قبل از نزول قرآن ولی موقعی که نور محمد (ص) در مکه بدرخشید و آفتاب اسلام از جزیره العرب سر زد دل‌های تاریک مردم جاهلی با معارف الهی روشن و از آلودگیها پاک گردید .

توحید و یگانه پرستی جایگزین بت و بت پرستی شد ، جهل و نادانی جای خود را به علم و دانش داد . رذائل اخلاقی به اوصاف نیک و اختلاف و دشمنی به محبت و دوستی مبدل گردید . از همین مردم غارتگر ، سست و پراکنده یک ملت متحد و منسجم و پر مهر به وجود آمد که توانست ، نفوذ و حکومت خویش را در سرتاسر جهان گسترش داده و پرچم علم ، تمدن ، انسانیت و تقوا را در تمام دنیا به اهتزاز در آورد .

« دوری » یکی از وزرای فرانسه در این باره چنین می گوید :

« محمد پیامبر مسلمانان با تعالیم عالی و آسمانی خویش به آسانی توانست قبائل پراکنده عرب را متحد سازد و از آنها ملت واحدی تشکیل داده ، حکومت و نفوذ خویش را از اسپانیا تا شبه قاره هند گسترش دهد و در تمام جهان پرچم تمدن را به اهتزاز در آورد . »

آن مرد بزرگ این تحول عجیب و همه جانبه را در موقعی به وجود آورد که هنوز اروپا در ظلمت قرون وسطایی بسر می برد .

و سپس می گوید : « در قرون وسطی ، تنها مردمی که دارای علم و دانش بودند

و گوی سبقت را در این میدان از همگان ربودند ، همان ملت عرب بود که ابرهای ضخیم جهالت ، وحشیت و بربریت را که بر آسمان اروپا کشانده شده بود ، از هم پاشیدند و آفتاب تمدن ، علم و اخلاق را به آن سرزمین تاباندند .<sup>(۱)</sup>

این همه پیشرفت ، ترقی ، تعالی و افتخارات عظیمی هم که نصیب عرب گردید ، در اثر همان تعالیم عالیه قرآن مجید و کتاب آسمانی بود که بر تمام کتابهای آسمانی دیگر تفوق و برتری دارد ، قوانینش بر پایه عقل ، استوار و پی ریزی گردیده تعالیمش دارای یک روش خاص ، جالب و استثنایی است .

## اعتدال در قرآن

یکی دیگر از ویژگیهای قرآن و جنبه های اعجاز آن ، اعتدال و میانه روی در قانونگذاری و دستورات اخلاقی است . قرآن در قانونگذاری ، روش اعتدال و میانه روی را در پیش گرفته و از هرگونه افراط و تفریط اجتناب نموده است . قرآن تا آنجا به موضوع اعتدال توجه داشته است که آن را برای افراد انسان نیز یک امر لازم و ضروری دانسته ، با زبان آنان از خداوند راه اعتدال و خالی از اعوجاج و روش دور از افراط و تفریط را می طلبد ، آنجا که می گوید :

إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ . ( ۶ / ۱ )

« [ خداوندا ! ] ما را به راه راست هدایت فرمای . ! »

این جمله در عین اختصار معنای عمیق و ژرفی را در بر دارد که توضیح آن را در تفسیر سنوره حمد خواهید خواند .

قرآن مجید در آیات زیادی به اعتدال و میانه روی در تمام امور دعوت می نماید و به یک روش عادلانه که از افراط و تفریط به دور باشد ، رهبری می کند ؛

آنجا که می‌گوید :

۱ - إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ . ( ۵۸ / ۴ ) .

۲ - اِعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ . ( ۸ / ۵ )

۳ - وَإِذَا قُلْتُمْ فَاعْدِلُوا وَلَوْ كَانَ ذَا قُرْبَىٰ . ( ۱۵۲ / ۶ )

۴ - إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ . ( ۹۰ / ۱۶ )

۱ - « خداوند اکیداً به شما فرمان می‌دهد که امانتها را به صاحبانشان برگردانید و در هنگام داوری ، راه عدالت در پیش گیرید . »

۲ - « عدالت بورزید ، زیرا که آن به تقوا و پرهیزگاری نزدیکتر است . »

۳ - « هنگام سخن گفتن ، حق و عدالت را رعایت کنید ، گرچه به ضرر خویشان شما باشد . »

۴ - « خداوند شما را به عدل و نیکی و به احسان برای خویشاوندان اکیداً فرمان می‌دهد و از کارهای زشت و از ظلم و ستم نهیتان می‌کند و بدینگونه پندتان می‌دهد ، شاید که بپذیرید . »

قرآن در تمام ابعاد و امور زندگی راه اعتدال و میانه‌ای را در پیش پای می‌گذارد که ذیلاً قسمتی از آنها را برای شاهد گفتار ، در اینجا می‌آوریم .

## ۱ - اعتدال در بخشش

قرآن مجید انسان را به اقتصاد و میانه‌روی در به کارگیری مال و بهره‌برداری از ثروت فرمان می‌دهد ، از طرفی صفت بخل را نکوهش و از طرف دیگر اسراف در زندگی را مذمت می‌کند . قرآن در آیات متعدد از بخل و آز ، نهی نموده و عواقب زیانبار آن را گوشزد می‌کند و می‌گوید :

وَلَا يَخْسِبَنَّ الَّذِينَ يَبْخُلُونَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ هُوَ خَيْرٌ لَّهُمْ بَلْ هُوَ شَرٌّ لَّهُمْ سَيُطَوَّقُونَ مَا بَخُلُوا بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلِلَّهِ مِيرَاثُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ . ( ۱۸۰ / ۳ )

« آنان که خداوند از فضل و کرم خویش ، نعمت و ثروت فراوان به آنان داده است ، از بذل و بخشش خودداری می کنند ، خیال نکنند که این عمل به سود آنهاست بلکه بضرر آنهاست ، زیرا همان اموال را به زودی همانند طوقی بر گردنشان می افکنند و آنچه در آسمانها و زمین است ، ملک خاص و ماندگار خداست و خداوند بر اعمال شما آگاه است . »

در برابر این گروه آیات که انسان را به بذل و بخشش تشویق می کند ، آیات دیگری نیز وجود دارد که از اسراف و تبذیر نهی کرده ، مردم را از مفاسد آن بر حذر می دارد و چنین می گوید :

۱ - وَلَا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ . ( ۱۴۱ / ۶ )

۲ - إِنَّ الْمُبَذِّرِينَ كَانُوا إِخْوَانَ الشَّيَاطِينِ . ( ۲۷ / ۱۷ )

۳ - وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ فَتَقْعُدَ مَلُومًا مَّحْسُورًا . ( ۲۹ / ۱۷ )

۱ - « و اسراف نکنید زیرا که خداوند مسرفان را دوست ندارد . »

۲ - « اسراف کنندگان برادر شیاطینند . »

۳ - « نه دستت را بر بذل و بخشش ببند و نه آن را بیش از حد بگشای تا مورد سرزنش قرار گیری و از زندگی فرومانی . »

## ۲ - اعتدال در عفو و انتقام

قرآن انسان را به تحمل ، صبر و استقامت در برابر مصائب و مشکلات فرمان می دهد . افراد صبور را می ستاید و به آنان پاداش بزرگی را نوید می دهد و می گوید :

۱ - إِنَّمَا يُوفَّى الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ . ( ۳۹ / ۱۰ )

۲ - وَاللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ . ( ۳ / ۱۴۶ )

۱ - « صابران اجر و پاداش خود را بی حساب دریافت می دادند . »

۲ - « خداوند صبر کنندگان را دوست دارد . »

ولی باید توجه داشت که قرآن در برابر ظالم دست مظلوم را نبسته و او را از گرفتن حق خویش باز نداشته است ، بلکه برای اینکه ریشه ظلم و فساد قطع شود و برای اینکه قانون عدالت در روی زمین حکم فرما باشد ، به مظلوم اجازه و بلکه فرمان می دهد که در برابر ظالم و ستمگر مقاومت و ایستادگی نماید و عادلانه از وی انتقام بگیرد . قرآن در این مورد می گوید :

فَمَنْ اَعْتَدَىٰ عَلَیْكُمْ فَاَعْتَدُوا عَلَیْهِ بِمِثْلِ مَا اَعْتَدَىٰ عَلَیْكُمْ ( ۲ / ۱۹۴ )

« هر کس بر شما تعدی کند ، شما نیز به اندازه تعدی وی از او انتقام بگیرید . »



قرآن به اولیای مقتول اجازه داده است که در صورت عمدی بودن قتل ، قاتل را قصاص کنند و به تاوان مقتول او را بکشند :

وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلَیْهِ سُلْطٰنًا فَلَا یُسْرِفُ فِی الْقَتْلِ .

( ۱۷ / ۳۳ )

« هر کس مظلوم کشته شود به ولیش سلطه ( حق قصاص ) دادیم ولی او هم نباید

در قتل اسراف ورزد . »

### ۳ - اعتدال در جنبه های مادی و معنوی

قرآن مجید چون بر پایه اعتدال و میانه روی ، تشریع و قانونگذاری می کند ، این است که نظام و قوانین اجتماعی این عالم را با قوانین آخرت تطبیق نموده ، در میان

آنها نیز هماهنگی به وجود آورده است. از یک طرف اصلاح امور این جهان را بعهده گرفته، از طرف دیگر سعادت اخروی افراد بشر را تضمین می‌کند.

این قرآن همان قانون بزرگ و ناموس اکبری است که پیامبر بزرگ اسلام آن را آورده، تا بدان وسیله جهان بشریت را به سعادت هر دو جهان برساند.

قرآن مانند تورات فعلی نیست که قانون آن اختصاص به زندگی مادی داشته و تنها مربوط به این جهان باشد و به جهان دیگر توجه نکند. آری، تورات آنچنان در چهار چوبه جهان مادی غرق شده که کوچکترین توجهی به جهان آخرت ندارد و حتی پاداش اعمال نیک را نیز مال و منال دنیا و تسلط بودن بر مردم می‌شناسد، نتیجه و مجازات گناهان را از دست دادن تسلط و ثروت این جهان معرفی می‌کند. و همچنین قرآن مانند انجیل فعلی نیست که در تشریع و قانونگذاری تنها به جنبه‌های اخروی پردازد و از نظام اجتماع و امور زندگی غفلت ورزد و آن را اساساً نادیده بگیرد بلکه قانون قرآن یک قانون کامل و گسترده‌ای است که هم به امور زندگی و نظامات اجتماعی این جهان نظارت دارد و هم به اصلاح شئون جهان آخرت می‌پردازد و هیچ یک از دو جنبه مادی و معنوی بشر را فروگذار نمی‌کند.

قرآن مجید در تعالیم خود گاهی انسان را به عالم آخرت سوق می‌دهد و گاهی به امور زندگی این جهان متوجه می‌کند و در مقام توجه به جهان آخرت می‌گوید:

۱ - وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ

خَالِدِينَ فِيهَا وَ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ \* وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَ

يَتَعَدَّ حُدُودَهُ يُدْخِلْهُ نَارًا خَالِدًا فِيهَا وَلَهُ عَذَابٌ مُهِينٌ (۴ / ۱۳-۱۴)

۲ - وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ \* وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا

يَرَهُ . (۹۹ / ۷-۸)

۳ - وَابْتَغِ فِيمَا آتَاكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ وَلَا تَنْسَ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيَا

(۲۸ / ۷۷)

- ۱ - « هر کسی که از خدا و پیامبرش پیروی کند ، خداوند او را به باغهایی وارد می‌سازد که همواره از زیر درختانش نهرها جاری است ، در آنجا همیشگی خواهند بود و اینست پیروزی بزرگ و هرکس نسبت به خدا و پیامبر او عصیان ورزد و از حدودش تجاوز کند ، او را به آتش دوزخ می‌افکند که جاودانه در آن خواهد ماند و بر اوست ، شکنجه دردناک و مذلت‌بار . »
  - ۲ - « هرکس به اندازه ذره‌ای کار نیک انجام دهد پاداش آن را خواهد دید و هرکس به اندازه ذره‌ای عمل بد انجام دهد ، کیفر آن را هم خواهد چشید . »
  - ۳ - « در آنچه خدا [ از اموال دنیا ] به تو داده‌است ، سرای آخرت را بطلب ! »
- قرآن در آیات زیادی مردم را به فراگرفتن علم و دانش پیروی از تقوا ترغیب و تشویق نموده ، در عین حال برای آنان لذائذ زندگی و بهره‌برداری از نعمتهای پروردگار را مباح و جایز می‌داند و این حقیقت را چنین بیان می‌کند :

قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَ الطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ  
( ۳۲ / ۷ )

« بگو : چه کسی زینتهای الهی را که برای بندگان خود آفریده است و روزیهای پاکیزه را حرام کرده است . »

\* \* \*

قرآن مجید ، در عین توجه به امور زندگی انسان در دنیا ، به امور معنوی و اخروی نیز توجه ویژه دارد و مردم را به عبادت خدا و به تفکر در آیات و آثار تشریعی و تکوینی خداوند و به تأمل در موجودات جهان هستی و در اسرار و دقایق وجود انسان ، با تأکید دعوت می‌کند ولی در عین حال تنها به این که انسان را به خدا برساند و بنده را با خدا مرتبط سازد ، اکتفا نمی‌کند بلکه به جنبه دیگری نیز که افراد بشر را به همدیگر مربوط می‌سازد و در میان آنان الفت و محبت ایجاد می‌کند ؛ توجه خاصی مبذول می‌دارد .

## ۴ - اعتدال در اقتصاد

خرید و فروش و معاملات را تجویز، ربا و فزون طلبی را تحریم نموده، آنجا که می‌گوید:

وَ أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَ حَرَّمَ الرِّبَا . ( ۲ / ۲۷۵ )

« خداوند، خرید و فروش را حلال و ربا را حرام نموده است . »

قرآن به افراد بشر دستور داده است که بر عهد و پیمانهای خود وفادار باشند:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ . ( ۵ / ۱ )

« ای کسانی که ایمان آورده‌اید، به عقود و پیمانهای خویش وفا کنید . »

## ۵ - اعتدال در انتخاب همسر

چون بقای نوع بشر متکی به امر ازدواج است، خداوند نیز در قرآن برای تأمین همان احتیاج فطری انسان، او را به ازدواج امر نموده و چنین فرموده است:

۱ - وَ أَنْكِحُوا الْأَيَامَى مِنْكُمْ وَ الصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَ إِمَائِكُمْ إِنْ

يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُغْنِهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَ اللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ . ( ۲۴ / ۳۲ )

۲ - فَإِنْ كُنْتُمْ طَائِفَةٌ مِنْكُمْ مِنْ نِسَاءٍ مَثْنَى وَ ثُلَاثَ وَ رُبَاعَ فَإِنْ خِفْتُمْ

أَنْ لَا تَعْدِلُوا فَوَاحِدَةً . ( ۴ / ۳ )

۱ - « مردان و زنان بی‌همسر را همسر دهید و همچنین غلامان و کنیزان صالح و درستکاران را به نکاح یکدیگر در بیاورید و اگر فقیر و تنگدست باشند،

خدا آنان را از فضل خود بی‌نیاز می‌سازد؛ خداوند وسعت‌بخش و داناست . »

۲ - « ازدواج کنید از زنانی که بر شما حلال گردیده است، دو یا سه یا چهار

زن و اگر بترسید که نتوانید در میانشان با عدالت رفتار کنید، در این صورت

تنها به یکی کفایت بورزید . »

## ۶ - اعتدال در معاشرت

قرآن به انسان امر می‌کند که با همسرش خوشرفتاری کند و تمام احتیاجات زندگی او را برطرف سازد و همچنین دستور می‌دهد که انسان با تمام مسلمانان مخصوصاً با پدر، مادر، اقوام و عشیره خویش با نیکی، ملایمت و خوشی رفتار نماید بلکه از نظر قرآن نیکی و خوش رفتاری یک برنامه وسیع و همگانیست که در برابر افراد بشر خواه مسلمان و یا غیر مسلمان باید رعایت شود. قرآن در این مورد می‌گوید:

۱ - وَ عَاشِرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ . ( ۱۹ / ۴ )

۲ - وَ لَهُنَّ مِثْلُ الَّذِي عَلَيْهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ . ( ۲۲۸ / ۲ )

۳ - وَ اعْبُدُوا اللَّهَ وَ لَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَ بِذِي الْقُرْبَىٰ وَ الْيَتَامَىٰ وَ الْمَسَاكِينِ وَ الْجَارِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَ الْجَارِ الْجُنُبِ وَ الصَّاحِبِ بِالْجَنبِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ وَ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ مَنْ كَانَ مُخْتَالًا فَخُورًا . ( ۳۶ / ۴ )

۴ - وَ أَحْسِنْ كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ وَ لَا تَبْغِ الْفُسَادَ فِي الْأَرْضِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ . ( ۷۷ / ۲۸ )

۵ - إِنَّ رَحْمَةَ اللَّهِ قَرِيبٌ مِّنَ الْمُحْسِنِينَ . ( ۵۶ / ۷ )

۶ - وَ أَحْسِنُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ . ( ۱۹۵ / ۲ )

۱ - « با همسرانتان بطور شایسته رفتار کنید . »

۲ - « به همان مقدار که زنانان و ظایفی در قبال شما دارند ، حقوقی نیز بر گردن شما دارند و از حقوق متقابل برخوردارند . »

۳ - « و خدا را پرستش کنید و چیزی را بر وی شریک قرار ندهید و به پدر و مادر نیکی کنید ، همچنین به خویشاوندان ، یتیمان ، مستمندان ، همسایگان

دور و نزدیک و دوست و همشین ، واماندگان در سفر و بردگانی که مالک آنها هستید [ به همه آنها نیکی کنید ] خداوند کسی را که متکبر و فخر فروش است [ و از ادای حقوق دیگران سرباز می زند ] دوست نمی دارد .

۴ - نیکی کن ، همانگونه که خدا به تو نیکی نموده است و هرگز در زمین در جستجوی فساد مباش که خدا مفسدان را دوست نمی دارد .

۴ - « رحمت خداوند جداً به نیکوکاران نزدیک است . »

۵ - « و نیکی کنید ، زیرا خداوند نیکوکاران را دوست دارد . »

اینها نمونه هایی است از تعالیم قرآن در رابطه با اعتدال و میانه روی در تمام ابعاد و اجتناب از افراط و تفریط در تمام امور !!

## قانون نظارت عمومی در قرآن

قرآن امر به معروف و نهی از منکر را که نظارت عمومی و کنترل مردمی گسترده و در عین حال ساده و بی معونه اجتماعی است ، بر تمام افراد امت واجب کرده ، آن را به طایفه و افراد خاصی منحصر ندانسته است .

قرآن با این ماده قانون ، موجبات گسترش تعالیم خویش را فراهم ساخته و بر تعالیمش روح حیات و بقا دمیده و پشتوانه نیرومند تداوم و استمرار بخشیده است اسلام افراد اجتماع و اعضای خانواده ها را بر یکدیگر ناظر و راهنما قرار داده و هر فرد را بر دیگری مراقب و هدایتگر نموده است و در واقع به تمام افراد مسلمان وظیفه یک فرد پلیس را داده که افراد دیگر جامعه را به سعادت و راه نیک راهنمایی کنند و از ظلم ، ستم و فساد بازشان بدارند ، یعنی بطور کلی همه مسلمانان به تبلیغ و اجرای قوانین اسلام و نظارت بر حسن اجرای آن ، مأمور و موظف می باشند .

خواننده عزیز! آیا می توان سپاهی بزرگتر ، نیرومندتر و مؤثرتر از این سپاه ، آن هم برایگان به وجود آورد و اینچنین به سازندگی مادی و معنوی جامعه پرداخت؟! در عصر کنونی برای نظارت بر امور کشور نیروی وسیع انتظامی مهیا می کنند

ولی با این حال نمی‌توانند، از تخلفات و قانون شکنیها جلوگیری نمایند زیرا نیروی انتظامی هرچه وسیع و مجهز باشد، باز هم نمی‌تواند در همه اوقات و نقاط با تمام افراد ملت همراه بوده، بر اعمال وی نظارت کند.

اما اسلام با یک طرح و برنامه عالی و با واجب نمودن «امر به معروف و نهی از منکر» یک سپاه انتظامی و نیرومند و گسترده‌ای را به وجود آورده، بسیج عمومی نموده است که با تمام سپاه و نیروهای انتظامی جهان تفاوت اصولی و ماهوی دارد که بدون بودجه و هزینه اداره می‌گردد و در همه جا و در همه زمانها و مکانها حضور دارد و بر همه نظارت می‌کند و ناظر و ضامن اجرای قوانین عالیه اسلام می‌باشد.

## قانون برابری و ملاک برتری در قرآن

از بزرگترین و عمیقترین قوانین و تعالیم قرآن، قانون مساوات و برابری است که قرآن با تشریع این ماده قانون، در میان مسلمانان اتحاد، یگانگی، برابری و برادری برقرار می‌سازد و همه آنان را در صف واحد قرار می‌دهد و هرگونه امتیازات و اختلافات نژادی و طبقاتی را در میانشان لغو می‌سازد و تمام برتریها و فزون‌طلبی‌ها را از ریشه بر می‌کند و تنها در این میان علم و تقوا را ملاک فضیلت و برتری قرار می‌دهد، آنجا که می‌گوید:

۱- **إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ . (۱۳ / ۴۹)**

۲- **قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ . (۹ / ۳۹)**

۱- «گرامیترین شما در نزد خداوند باتقواترین شماست.»

۲- «و بگو آیا آنان که می‌دانند با آنان که نمی‌دانند، یکسان و برابرند.»

رسول خدا نیز می‌فرماید: «خداوند بزرگ، کسانی را که در دوران جاهلیت خوار و ذلیل بودند، در سایه اسلام، عزت بخشید و به وسیله اسلام نخوت و تکبر دوران جاهلیت و تفاخر به اقوام و عشیره و مباحات به پدران و نیاکان و هرگونه

اختلافات طبقاتی و نژادی را از بین برد، تمام مردم جهان از سپید و سیاه و از عرب و عجم همه و همه فرزندان آدمند و خداوند آدم را از خاک آفریده است و در روز رستاخیز محبوبترین مردم در پیشگاه خدا پرهیزگارترین آنها خواهد بود. (۱)

باز می‌فرماید: «فضیلت دانشمندان نسبت به سایر مردم مانند فضیلت من است، نسبت به کمترین شما.» (۲)

اسلام، سلمان فارسی بیگانه را به خاطر کمال ایمانش بر دیگر مسلمانان مقدم داشت تا جایی که او را از اعضای اهل بیت خود پیامبر قرار داد. (۳) ولی ابولهب عموی پیامبر را به علت کفر و بی‌دینی به عقب راند.

تاریخ زندگانی پیامبر اسلام هم نشان می‌دهد که وی در هیچ مورد با نسب و نژاد خویش بر دیگران برتری نجسته و با ملاکها و امتیازات دیگری که از آنها برخوردار بوده است و معمولاً مردم آن عصر و دوران به وسیله آنها فخر و مباهات می‌کردند، به خود نبالیده است بلکه مردم را تنها به سوی ایمان به خدا و روز رستاخیز دعوت نموده و به اتحاد و یگانه پرستی رهنمونشان بوده است و از این راه توانست بر قلوب مردم حکومت کند و ریشه‌های عمیق تکبر و زمینه‌های افتخارات بیجا را از دلشان بر کند و به جای آن، نهال محبت و اخوت بنشانند تا جایی که افراد ثروتمند و خاندانهای شریف حاضر می‌گردیدند دخترانشان را به ازدواج افراد فقیر و افرادی که به نظر آنان از خاندانهای به اصطلاح پست و عقب افتاده بشمار می‌رفتند در بیاورند و با آنان پیوند قوم و خویشی برقرار سازند. (۴)

۱ - فروع کافی: ج ۲، باب ۲۱ «إِنَّ الْمُؤْمِنِينَ كَفُّوا الْمُؤْمِنَةَ».

۲ - الجامع الصغير با شرح مناوی ۴ / ۴۳۲.

۳ - بحارالانوار ۴، باب ۷۶، فضائل سلمان.

۴ - زیاد بن لبید که از ثروتمندان و بزرگان مدینه بود، به فرمان رسول خدا (ص) دختر زیبا و شایسته‌اش زلفا را به ازدواج یک مسلمان سیاه، کوتاه قد و بی‌چیز سودانی به نام «جویبر» در آورد، در صورتی که

## نتیجه

این است که قانون قرآن و تعالیم اسلام، تمام مصالح فردی و اجتماعی را در نظر گرفته است و قوانینی را تشریع و تنظیم نموده است که می‌تواند پاسخگوی تمام نیازمندیهای مختلف جوامع بشری بوده، بر تمام جنبه‌های دنیوی و زندگی مادی انسانها نظارت کند و تمام جنبه‌های معنوی و اخروی را نیز تأمین نماید.

آیا با این حال در نبوت و پیامبری کسی که این همه قوانین متعالی و مثرقی را آورده است، جای شک و تردید باقی می‌ماند؟! آن هم با توجه به این نکته که: پیامبر اسلام در میان یک مشت مردم وحشی و نادان به دنیا آمده و در میان مردمی نشو و نما نموده است که کوچکترین ارتباط و آشنایی با اینگونه تعالیم عالی آسمانی نداشته‌اند و این تعالیم از افق فکر آنان برتر و از سطح تصورشان بالاتر بود.



## حقایق خلل ناپذیر در قرآن

قرآن مجید به موضوعات زیادی متعرض گردیده ، مطالب مختلفی را مورد گفتگو قرار داده است . دربارهٔ خداشناسی و معارف عقلی سخن گفته ، موضوع آفرینش و رستاخیز را پیش کشیده و از ماوراء الطبیعة ، از روح و فرشته و جن و شیطان سخن به میان آورده ، از کره زمین و کرات دیگر سخن رانده ، بر تاریخ گذشتگان و انبیای سلف و پیروانشان پرداخته ، گاهی مثل زده و گاه اقامهٔ حجت و برهان نموده ، گاهی به مسائل اخلاقی وارد شده و گاهی حقوق خانواده را تشریح نموده ، گاهی به آیین حکومت ، زمامداری و مردم‌داری و نظم اجتماعی و به قوانین جنگی اشاره کرده و گاهی در عبادات و معاملات و مسائل سیاسی و اقتصادی در روابط اجتماعی و امور ازدواج ، طرح عادلانه‌ای ریخته و در موضوع ارث و حدود و قصاص و در غیر این موارد قانونگذاری کرده است .

در همهٔ این مسائل ، بهترین و جالبترین حقایق را به بشر ارائه نموده است ؛ حقایقی که خلل ، فساد و بطلان هرگز بر آن راه ندارد و کوچکترین اشکال و ایرادی بر آن متوجه نمی‌باشد .

این چیزی است که ذاتاً برای بشر امکان‌پذیر نیست و کسی نمی‌تواند در هر مورد جزئی و کلی قانونگذاری کند و این قانون برای همیشه و تا ابد زنده و بی‌نقص

و عیب باشد ، مخصوصاً اگر این افراد از میان ملتی وحشی و بی علم و دانش برخیزد که کوچکترین آشنایی با اینگونه معارف و حقایق نداشته باشد .

از اینجاست که می بینیم ، افرادی که درباره یکی از علوم نظری ، کتابی نوشته اند ، از تألیف آن کتاب مدت زیادی نگذشته که بطلان اکثر نظریه های مؤلف آن کتاب روشن می گردد زیرا علوم نظری این خصوصیت را دارند که هرچه بیشتر درباره آنها بحث شود ، حقایق بیشتری در مورد آنها به دست می آید و خلاف نظریات گذشتگان ثابت می شود و بطوری که گفته اند ، حقیقت ثمره و نتیجه بحث و بررسی است .

چه مجهولات و ناروشنیهای علم که گذشتگان حل آن را به آیندگان محول نموده اند و چه کتابهای فلسفی که گذشتگان آن را نوشته اند و مورد انتقاد و ایراد علمای بعدی قرار گرفته است ؟ تا جایی که قسمتی از مباحثی که از راه دلیل برای علمای گذشته ثابت و مسلم شده بود ، بعدها پس از بررسی به صورت یک مسئله بی اساس در آمده ، از خیالات و موهومات محسوب گردیده است .

اما قرآن مجید با گذشت زمان و با کثرت جوانب و جهات مباحث و ارتفاع سطح علمی آنها هنوز مورد کوچکترین اشکال و انتقادی قرار نگرفته و در مسائل و قوانین آن کمترین عیب و ایرادی دیده نشده است ، مگر ایرادهای بیجا و موهومی که از ناحیه بعضی کوته نظران انتشار یافته و ما بزودی آنها را مورد بحث و گفتگو قرار داده ، بطلانشان را برملا خواهیم نمود .

## اخبار غیبی در قرآن

قرآن مجید در قسمتی از آیاتش از امور مهمی که مربوط به آینده بود، خبر داده از حوادث و پیشامدهایی که بعداً واقع می‌شد، پیشگویی نموده است و همه آنها نیز پس از مدتی به وقوع پیوسته، هیچ یک از آنها مخالف با واقع نگردیده است. البته جای تردید نیست که این همان اخبار از غیب و پیشگویی است که بجز طریق وحی، راهی بر آن نیست. اینک نمونه‌ای از پیشگوییهای قرآن مجید:

### ۱ - پیشگویی درباره جنگ بدر

وَ إِذْ يَعِدُّكُمْ اللَّهُ إِخْدَى الطَّائِفَتَيْنِ أَنَّهَا لَكُمْ وَ تَوَدُّونَ أَنَّ غَيْرَ ذَاتِ الشَّوْكَةِ تَكُونُ لَكُمْ وَ يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُحِقَّ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ وَ يَقْطَعَ دَابِرَ الْكَافِرِينَ . ( ۷ / ۸ )

« و به یاد آرید، هنگامی را که خداوند به شما وعده داده بود که یکی از دو گروه [ کاروان قریش یا لشکر مسلح آنها ] نصیب شما خواهد بود، شما دوست داشتید که کاروان برای شما باشد ولی خداوند می‌خواهد، حق را با کلمات خود تقویت و ریشه کافران را قطع کند .

مؤمنین وعده غلبه و پیروزی بر دشمن و از بین رفتن کفار را داد. با این که مسلمانان در آن روز از نظر تعداد لشکر و وسائل جنگ، ضعیف و در اقلیت بودند، تا جایی که در میان آنان تنها مقدار و زبیر بن عوام، سواره و بقیه همه پیاده بودند و در برابر آنان کفار در اکثریت و از نیروی بیشتری برخوردار بودند و بطوری که قرآن بیان می‌کند، کفار آنچنان دارای نیرو و قدرت بودند که مؤمنین از جنگ با آنان در ترس و وحشت به سر می‌بردند ولی خداوند در این آیه اراده خویش را به مسلمانان اطلاع داده است که او می‌خواهد حق را بر باطل پیروز گرداند و به وعده‌اش وفا نمود و مسلمانان را بر دشمنان پیروز و کفار را ریشه کن ساخت.

## ۲- پیشگویی در سرنوشت دشمنان پیامبر

فَاصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ وَاعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ \* إِنَّا كَفَيْنَاكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ  
الَّذِينَ يَجْعَلُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ (۹۴-۹۶/۱۵)

«آنچه را که مأمور هستی، آشکارا بیان کن و از مشرکان روی گردان! ما [خطر] استهزاکنندگان را از تو رفع خواهیم نمود، همانانی که به خدا شرک می‌ورزند و آنان بزودی [از نتایج اعمالشان] اطلاع خواهند یافت.»

این آیه شریفه در مکه، در اوائل دعوت اسلامی نازل گردید و بعضی از مفسرین مانند «بزاز» و «طبرانی» در سبب نزول این آیه، از انس بن مالک چنین نقل نموده‌اند که روزی رسول خدا در مکه از کنار عده‌ای می‌گذشت و آنان پیغمبر را مسخره و استهزا می‌نمودند و چنین می‌گفتند که: «این همان است که خیال می‌کند پیامبر است و جبرئیل همراه او است.» در این هنگام این آیه شریفه نازل گردید و پیروزی رسول خدا و کمکهای غیبی را که شامل حال وی خواهد گردید، نوید داد، خذلان و شکست سرکشان را که پیامبر را استهزا و مسخره می‌کردند، اعلان نمود.

این آیه در هنگامی نازل گردید که کسی تصور نمی کرد روزی خواهد آمد که قریش شوکت و عزت خویش را از دست دهند و نفوذ و قدرت آنان با پیروزی رسول خدا (ص) از بین برود و این آیه شریفه چنین روز و سرنوشتی را برای قریش پیش بینی کرد و عیناً به وقوع پیوست .

### ۳ - پیشگویی درباره پیروزی اسلام بر تمام ادیان دیگر

هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ  
وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ . ( ۹ / ۶۱ )

« اوست که پیامبرش را با هدایت و آیین حق به سوی مردم فرستاد تا دین وی را بر تمام دینها پیروز گرداند ، هر چند مشرکان کراهت داشته باشند .

این آیه شریفه هنگامی نازل گردید که اسلام هنوز در جزیره عربستان رواج کامل پیدا نکرده بود که این آیه از پیروزی جهانی اسلام و از برتری و غلبه آن بر تمام ادیان و ملل دنیا خبر داد که بخش عظیمی از آن تحقق یافت و تحقق کامل آن با ظهور مهدی و مصلح جهان خواهد بود .

### ۴ - پیشگویی درباره جنگ ایران و روم

غَلَبَتِ الرُّومُ \* فِي أَدْنَى الْأَرْضِ وَهُمْ مِنْ بَعْدِ غَلَبِهِمْ سَيَغْلِبُونَ .

( ۲ - ۳ / ۳۰ )

« روم در نزدیکترین سرزمین شکست خورد ولی پس از مغلوب شدن به زودی پیروز و غالب خواهد گردید . »

آنچه این آیه خبر داده بود ، در مدت کمتر از ده سال واقع گردید و پادشاه روم بر پادشاه ایران غالب شد و سپاه روم وارد سرزمین فارس گردید .

## ۵- پیشگویی در هزیمت دشمن نیرومند

أَمْ يَقُولُونَ نَحْنُ جَمِيعٌ مُنْتَصِرُونَ \* سَيُهْزَمُ الْجَمْعُ وَيُوَلُّونَ الدُّبُرَ .

(۴۴ / ۵۴ - ۴۵)

« یا می‌گویند : ما جماعتی متحد و نیرومند و پیروزیم ولی بدانند بزودی جمعشان شکست می‌خورد و پا به فرار خواهند گذاشت . »

این آیه از هزیمت و شکست مشرکین و از پاشیده شدن اجتماعاتشان خبر می‌دهد . این جریان نیز در جنگ بدر واقع گردید ، آنگاه که ابوجهل اسب خویش را جلو راند و در پیشاپیش لشکر خویش قرار گرفت و گفت : ما امروز از محمد و یارانش انتقام خواهیم گرفت ولی خداوند او را هلاک و جمعیتش را متفرق ساخت و حق را آشکار و کلمه حق را برتر گردانید . این جریان در موقعی به وقوع پیوست که مسلمانان در اقلیت بودند و کسی نمی‌توانست ، باور کند که سیصد و سیزده مردی که هیچ گونه وسائل جنگ در اختیارشان نبود و بجز یک یا دو اسب و هفتاد شتر که به نوبت سوار آنها می‌شدند وسیله‌ای نداشتند ، بر یک لشکر انبوه و نیرومندی که از نظر تعداد ، وسائل و تجهیزات جنگی برتری کامل دارند ، غالب شوند ، نیرو و قدرت آنان را در هم بشکنند ، شوکت و عزتشان را به باد فنا و نیستی بسپارند .

## ۶- پیشگویی در سرنوشت ابولهب

تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَ تَبَّ . مَا أَغْنَىٰ عَنْهُ مَالُهُ وَ مَا كَسَبَ . سَيَصْلَىٰ نَارًا ذَاتَ لَهَبٍ . وَ أَمْرَ أَتَتْهُ حَمَالَةٌ الْخَطَبِ ... ( ۱۱ / ۱ - ۴ )

« بریده باد هر دو دست ابولهب [ و مرگ بر او باد ] ، همانطور هم خواهد بود . آنچه از ثروت و اولاد بدست آورده است ، به حال وی سودی نخواهد بخشید ، بزودی وارد آتش شعله‌ور دوزخ می‌شود . [ و نیز ] همسرش در حالی که هیزم‌کش [ دوزخ ] است و در گردنش طنابی است ، از لیف خرما !

این سوره که در حال حیات ابولهب نازل گردیده است ، از داخل شدن او و همسرش به آتش دوزخ خبر می دهد و از این آیه چنین استفاده می شود که آنان تا زنده هستند ، اسلام را نخواهند پذیرفت و در عناد و لجاجت خویش باقی خواهند ماند و یک سرنوشت شوم و ذلتباری در انتظار آنهاست و همانطور که قرآن پیش بینی کرده بود ، آن دو نفر در حال کفر و بی دینی از این جهان رخت بر بسته و مستوجب عذاب ابدی گردیدند . در دنیا به ذلت و نکبت و در آخرت به عذاب الهی مبتلا شدند .



## اسرار آفرینش در قرآن

قرآن مجید در آیات متعددی از مسائل مربوط به قوانین آفرینش و عالم طبیعت و کرات آسمانی و امثال آنها سخن گفته است. قرآن در عصری از این حقایق و اسرار، پرده برداشته است که راهی به اینگونه مسائل و مطالب نبود و کسی نمی توانست به این حقایق پی برد، مگر از راه وحی و اخبار غیبی.

البته در آن تاریخ از دانشمندان یونانی و غیر یونانی عده معدودی بودند که بر قسمتی از اسرار آفرینش دست یافته بودند و بر پاره‌ای از این دقایق علمی آگاهی داشتند ولی جزیره العرب از این مسائل کاملاً به دور و بی اطلاع بود و در آن منطقه از این حقایق خبری نبود.

اما قسمتی از حقایق علمی که قرآن از آنها پرده برداشته است و بیشتر علوم و دانشهایی که این کتاب آسمانی از چهارده قرن پیش برای بشر آورده است، آنچنان مهم و دقیق است که آن روز، نه در یونان و نه در سایر جاها کسی از آنها مطلع نبود، بلکه پس از قرن‌ها با پیشرفت و ازدیاد علوم این دانستنیها و اسرار کشف گردید.

**نکته قابل توجه اینکه:** آیات علمی قرآن در عین بیان حقیقت همیشه راه حزم و احتیاط را در پیش گرفته، مطالبی را که قابل درک و فهم آن دوران بود، بوضوح و صراحت بازگو نموده ولی مطالبی که قابل درک مردم آن عصر نبود، به اجمال و اشاره

برگزار شده و درک و فهم کامل آن را به مردم اعصار آینده که با تجهیزات و ابزار فنی پیشرفته به اکتشافات و پیشرفتهای علمی نائل خواهند شد، محول نموده است. این قسمت از آیات که از اسرار آفرینش و از حقایق و دقایق جهان هستی سخن می‌گوید، فراوان است. اینک نمونه‌های چندی از آنها را در اینجا می‌آوریم:

## ۱ - قانون توازن در قرآن

وَ أَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مَوْزُونٍ . ( ۱۵ / ۱۹ )

« ما ، در روی زمین از هر گیاهی ، با توازن رویانندیم . »

در این آیه به ترکیبات متناسب و متوازن نباتات که یکی از اسرار دقیق جهان آفرینش است ، اشاره شده است .

این آیه دلالت دارد بر اینکه هر گیاه و علفی که در روی زمین سبز می‌شود و هر گل و لاله‌ای که در فصل بهار شکوفا می‌گردد ، دارای وزن مخصوص و ترکیب خاصی است و قانون توازن دقیق و اندازه‌گیری حساب شده در آنها حکومت دارد و اخیراً از نظر گیاه شناسی نیز ثابت گردیده که هر یک از انواع نباتات از اجزاء و عناصر خاصی و به میزان و مقدار معینی ترکیب و تشکیل یافته است بطوری که اگر بعضی از اجزای آن کم یا زیاد می‌شد ، از صورت آن نبات خاص خارج گردیده و نبات دیگری می‌شد .

و باز ثابت شده است که نسبت بعضی از این اجزا با بعضی دیگر به قدری دقیق است که با موازین و مقیاسهای دقیق و مدرن روز که تاکنون در اختیار بشر قرار گرفته است ، نمی‌توان مقدار آن را تحقیقاً تعیین و اندازه‌گیری نمود .

## ۲ - قانون تلقیح در قرآن

یکی دیگر از اسرار عجیبی که وحی الهی به آن اشاره نموده ، موضوع تلقیح در

عالم نباتات است که اشجار و نباتات به وسیله بادها تلقیح و بارور می شوند و در اثر همان تلقیح است که نباتات تولید مثل نموده ، میوه ها و گلها به وجود می آید .  
قرآن کریم در این مورد می گوید :

وَأَرْسَلْنَا الرِّيَّاحَ لَوُفِّحَ . ( ۲۲ / ۱۵ )

« ما بادها را برای بارور ساختن [ ابرها و گیاهان ] فرستادیم . »

مفسرین گذشته تلقیح را به اعتبار اینکه در لغت به معنای حمل نیز آمده است ، به همان معنی گرفته ، این آیه را چنین تفسیر نموده اند : بادها را فرستادیم تا ابرها را حمل کنند و حرکت دهند یا بادها را فرستادیم که باران را در لابلاهای ابرها حمل نمایند .

ولی این گفتار در معنای آیه ، صحیح به نظر نمی رسد زیرا اولاً : تذکر این نکته خیلی قابل توجه و حائز اهمیت نبوده و در خور شأن قرآن مجید نیست و ثانیاً : اصلاً بادها ابرها را حمل نمی کنند ، بلکه آنها را از نقطه ای به نقطه دیگر می رانند . بنابراین ، آیه مذکور یک هدف عالیتری را تعقیب و ما را به یک حقیقت جالب علمی که افکار گذشتگان از درک آن عاجز بود ، رهبری می نماید ؛ آن حقیقت این است که اشجار و نباتات نیز مانند حیوانات به عمل لقاح و به هم رسیدن دو ماده مخالف نیازمندند و بدون تلقیح نتیجه و ثمره ای نمی دهند ، تولید مثل و تکثیر نوع نمی کنند .

عمل تلقیح گاهی به وسیله بادها انجام می پذیرد بطوری که در زردآلو ، صنوبر ، انار ، پرتقال ، پنبه ، حبوبات و امثال آنها تلقیح تنها بوسیله بادها انجام می شود ، بدین صورت که کیسه های داخل شکوفه ها بعد از رسیدن ، سرباز می کنند و گردی که میان آنهاست ، بوسیله بادها بر چهره ماده گلها افشاندن می شود و عمل لقاح انجام می گیرد و ماده گلها آبستن می شوند و برای به وجود آوردن نتایج و نباتات دیگر آمادگی پیدا می کنند .

### ۳- قانون زوجیت در قرآن

باز قرآن مجید از یک حقیقت علمی دیگر چنین خبر می‌دهد که : سنت و قانون ازدواج و زوجیت اختصاص به حیوانات ندارد ، بلکه در تمام انواع نباتات نیز این قانون حکم فرماست ، آنجا که می‌گوید :

۱- وَ مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ جَعَلَ فِيهَا زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ . ( ۱۳ / ۳ )

۲- سُبْحَانَ الَّذِي خَلَقَ الْأَزْوَاجَ كُلَّهَا مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ وَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَ مِمَّا لَا يَعْلَمُونَ . ( ۳۶ / ۳۶ )

۱- « خداوند در زمین از همه میوه‌ها دو جفت آفرید . »

۲- « پاک و منزّه است ، خدایی که جفتها را آفرید : جفتهایی از گیاهان و رویدنیها ، از وجود انسانها و از آنچه انسانها آنها را نمی‌شناسند ، آفرید . »

### ۴- حرکت زمین در قرآن

باز اسراری که قرآن کشف نموده ، عبارت است ، از حرکت زمین ؛ خداوند در این مورد می‌فرماید :

الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ مَهْدًا . ( ۲۰ / ۵۳ )

« آنچنان خدایی که زمین را برای شما گهواره قرار داد . »

ملاحظه می‌کنید که این آیه شریفه چگونه با یک رمز جالب ، به حرکت زمین اشاره می‌کند و مطلبی را که قرن‌ها پس از نزول قرآن برای بشر روشن شد ، بیان می‌نماید و از کره زمین با لفظ « مهد » تعبیر می‌کند که برای اطفال کوچک و شیرخوار به کار می‌برند تا در اثر حرکت آرام آن ، به خواب و استراحت بپردازند . کره زمین نیز برای بشر حکم گهواره را دارد که در اثر حرکت وضعی و انتقالیش حالت آرام بخشی برای ساکنینش می‌بخشد و همانطوری که نتیجه تکان و حرکت گهواره ، پرورش و استراحت اطفال است ، نتیجه حرکت روزانه و سالانه زمین نیز

پرورش انسانها و پرورش تمام موجودات این جهان می باشد .  
 آری در این آیه شریفه به حرکت زمین یک اشاره زیبا و لطیفی گردیده است  
 ولی این مطلب با وضوح و صراحت بیان نشده است زیرا این آیه در دورانی فرود  
 آمده است که تمام مردم و دانشمندان آن دوران بر سکون و عدم حرکت زمین ،  
 عقیده داشتند و ثابت بودن کره زمین در میان آنان یکی از مطالب ضروری و غیر  
 قابل تردید محسوب می شد. <sup>(۱)</sup> قرآن به این مسأله علمی بطور اجمال و با ظرافت  
 اشاره کرده تا آیندگان ، کامل بفهمند .

## ۵ - قاره های ناشناخته در قرآن

یکی دیگر از اسراری که قرآن مجید چهارده قرن قبل پرده از روی آن برداشته  
 وجود قاره دیگری است که قرن ها بعد از نزول این آیه شریفه کشف گردید که در این  
 باره می گوید :

رَبُّ الْمَشْرِقَيْنِ وَرَبُّ الْمَغْرِبَيْنِ . ( ۵۵ / ۱۷ )

« او پروردگار هر دو مشرق و پروردگار هر دو مغرب است . »

این آیه چندین قرن ، تمام اذهان و افکار مفسرین را به خود مشغول و متوجه  
 ساخته بود که منظور از دو مشرق و دو مغرب چیست ؟ بعضی از آنان می گفتند :  
 مراد از دو مشرق و دو مغرب یکی مشرق و مغرب آفتاب و دیگری مشرق و مغرب

۱ - ده قرن پس از هجرت پیامبر (ص) یک دانشمند هیوی به نام « گالیله » جرئت به هم رسانید و  
 توانست برای کره زمین ، دو حرکت وضعی و انتقالی ثابت کند و آن را اعلان نماید ولی دیری نپایید که  
 مورد اهانت و شکنجه قرار گرفت تا آنجا که به قتل و اعدام وی تصمیم گرفته شد و با آن مقام علمی که  
 داشت به زندان محکوم گردید ؛ این بود که دانشمندان اروپا مجبور شدند ، کشفیات علمی خود را که با  
 خرافات گذشته و قدیمی سازش نداشت ، کتمان نمایند .

ماه می باشد و بعضی دیگر این آیه را بر دو مشرق و مغرب تابستان و زمستان حمل می نمودند .

ولی ظاهراً این آیه به وجود یک قاره دیگر اشاره می کند که در سطح دیگر زمین قرار گرفته است و لازمه غروب آفتاب از قاره ما ، طلوع و تابیدن آن بر همان قاره دیگر است .

دلیل این مطلب آیه دیگری در قرآن مجید است که می فرماید :

يَا لَيْتَ بَيْنِي وَبَيْنَكَ بُعْدَ الْمَشْرِقَيْنِ فَيَشْسُ الْقُرَيْنُ . ( ۳۸ / ۴۳ )

« ای کاش میان من و تو فاصله مشرق و مغرب بود ، چه بد همنشینی بودی ! »  
از این آیه استفاده می شود که فاصله بین دو مشرق دورترین فاصله و مسافتی می باشد که برای بشر محسوس است . بنابراین ، ممکن نیست که منظور از دو مشرق و مغرب در آیه قبلی مشرق و مغرب آفتاب و ماه و یا مشرق و مغرب تابستان و زمستان باشد زیرا مسافت در میان اینها دورترین مسافت محسوس نیست ، بناچار باید منظور از مسافت دو مشرق که طولانیترین مسافت باید باشد ، همان مسافت میان مشرق و مغرب است زیرا مغرب قاره ما نسبت به طرف دیگر زمین مشرق نامیده می شود . در این صورت معنای آیه صحیح بوده ، از وجود یک قاره دیگر که قرنهای بعد از نزول قرآن کشف گردیده است ، خبر می دهد .

بنابراین ، آیاتی که در آنها لفظ مشرق و مغرب بطور مفرد ذکر شده ، منظور نوع مشرق و مغرب است ، مانند آیه شریفه « وَلِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ » و در آیاتی که کلمه مشرق و مغرب به صورت تشبیه ( مشرقین ) آمده است و آیاتی که در آنها لفظ مشرق و مغرب بطور جمع ( مشارق ، مغارب ) آمده است ، منظور مشرقها و مغربهای تمام شهرها و نقاط کره زمین می باشد که در اثر اختلاف افقها تولید می گردد ؛ بعداً هم به این مطلب اشاره خواهیم کرد .

## ۶- کرویّت زمین در قرآن

باز یکی دیگر از اسراری که قرآن مجید از روی آن پرده برداشته است، کروی بودن زمین می باشد؛ خداوند متعال می فرماید:

۱- وَ أَوْرَثْنَا الْقَوْمَ الَّذِينَ كَانُوا يُسْتَضْعَفُونَ مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَ مَغَارِبَهَا . (۱۳۷/۷)

۲- رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ مَا بَيْنَهُمَا وَ رَبُّ الْمَشَارِقِ .  
(۱۳۷/۳۷)

۳- فَلَا أُقْسِمُ بِرَبِّ الْمَشَارِقِ وَالْمَغَارِبِ إِنَّا لَقَادِرُونَ .  
(۴۰/۷۰)

۱- « مشرقها و مغربهای پر برکت زمین را به آن قوم مستضعف و ستم دیده واگذار کردیم . »

۲- « او پروردگار آسمانها و زمین و آنچه در میان آنهاست و پروردگار مشرقها است . »

۳- سوگند! به پروردگار مشرقها و مغربها که ما تواناییم . »

این سلسله آیات در عین اینکه بر متعدد بودن محل طلوع و تابش آفتاب و محل غروب آن دلالت می کند، بر کروی بودن زمین نیز اشاره دارد زیرا اگر زمین کروی باشد، طلوع کردن و تابیدن آفتاب بر هر جزئی از اجزای کره زمین مستلزم این است که از جزء دیگر آن غروب بکند و در این صورت تعدد مشرقها و مغربها بدون هیچگونه تکلف و زحمتی، روشن و واضح می گردد ولی در غیر کروی بودن زمین، تعدد مشرقها و مغربها که از آیه استفاده می شود، قابل درک و مفهوم نیست. اما قرطبی و برخی از مفسرین، مشارق و مغارب را به مشرقها و مغربهای آفتاب که با اختلاف روزهای سال تغییر می کند، تفسیر کرده، تعدد مشارق و مغارب را بدینگونه حل نموده اند.

ولی این تفسیر، خلاف ظاهر آیه بوده و قابل قبول نمی باشد زیرا که آفتاب در روزهای سال، مشارق و مغارب خاص و معینی ندارد تا مورد سوگند قرار گیرد، این است که باید منظور از مشارق و مغارب، مشرقها و مغربهایی باشد که در اثر حرکت و کرویت زمین و اختلاف افقها، در نقاط مختلف زمین به وجود می آید.

### روایاتی مربوط به کرویت زمین

چنانکه گفته شد: آیات مشارق و مغارب همانطور که به تعدّد مشارق و مغارب دلالت دارند، به کرویت زمین نیز دلالت می کنند زیرا که این دو مسئله تا حدّی به همدیگر مربوطند و این مطلب از احادیث و خطبه ها و همچنین از دعاها و معصومین نیز بروشنی استفاده می شود که نظر خواننده عزیز را در اینجا به نمونه های چندی از این احادیث معطوف می داریم:

۱- از امام صادق (ع) نقل است که فرمود: در یکی از سفرها مردی با من هم سفر گردید؛ او همیشه نماز مغرب را پس از تاریکی شب و نماز صبح را قبل از طلوع صبح در تاریکی آخر شب می خواند ولی من برخلاف او رفتار می کردم و نماز مغرب را در موقع غروب و نماز صبح را در موقع فجر به جا می آوردم. او به من گفت: «تو نیز بمانند من عمل کن زیرا آفتاب پیش از آنکه از افق ما سرزند بر دیگران طلوع کرده است و آنگاه که از ما غروب می کند، هنوز در پاره ای از افقها ناپدید نگردیده است.»

امام صادق (ع) می فرماید: «من به وی گفتم که در طلوع و غروب آفتاب، هر قوم و ملتی باید از افق خود پیروی کند و طبق آن وظایف و مراسم مذهبی خویش را انجام دهد نه طبق افق دیگران.»<sup>(۱)</sup>

در این روایت، آن مرد به اختلاف و تعدد مشرقها و مغربها که از کرویت زمین به وجود می آید، اشاره می کند و امام صادق (ع) نیز در این باره گفتار وی را تصدیق می نماید، سپس حکم مسئله را بیان نموده و او را به رمز اشتباهش متوجه می سازد.

۲- باز امام صادق (ع) فرموده است: «تو باید در غروب و طلوع آفتاب از افق خود پیروی کنی.»

۳- از امام سجاد (ع) نقل گردیده است که در نیایشهای صبحگاهی و شامگاهی خویش چنین می گفت:

«خداوند برای هر یک از روز و شب حد و اندازه ای معین نموده است و هر یک از آنها را در دیگری وارد می کند، در همان حال که دیگری را نیز در آن وارد نموده است.» (۱)

امام سجاد با این بیان جالب می خواهد کرویت زمین را که موجب تداخل روز بر شب و شب بر روز می شود روشن کند ولی چون این مطلب از فهم و درک مردم آن روز خارج بود و برای آنان قابل فهم و درک نبود، آن حضرت که دارای مقام امامت است و با مقتضای زمان، این حقیقت را با یک اشاره لطیف و با یک روش بلیغ و شیوا بیان فرموده که کوچکترین اشکالی در افکار مردم آن عصر تولید نشود. ممکن است، چنین تصور شود که منظور امام (ع) از تداخل شب و روز کوتاه و بلند شدن آنهاست نه کرویت زمین ولی این تصور درست نیست، بدلیل اینکه امام اگر در این مقام بود که کوتاه شدن شبها و بلند شدن روزها و یا عکس آن را که همه مردم درک می کنند، بیان کند؛ به همان جمله اولی اکتفا می فرمود که: «هر یک از شب و روز را در دیگری داخل می کند» و دیگر احتیاجی نبود که جمله دیگری نیز بیاورد و بگوید: «در همان حال که دیگری را نیز در آن وارد نموده است» چون این جمله، بظاهر تکرار معنای جمله اولی است، بنابراین باید گفت؛ منظور امام از

جمله دوم - که به صورت جمله حالیه در آمده است - این است که وارد ساختن شب در روز، درست در همان موقع است که روز در شب وارد شده است و این حالت در صورتی تحقق می یابد که زمین کروی باشد زیرا اگر زمین کروی باشد، در یک سطح که شب وارد روز شده است، در همان حال در سطح دیگر زمین، روز وارد شب خواهد گردید.

### نتیجه مباحث

این بود قسمتی از وجوه و جوانب اعجاز قرآن و ما در اینجا به همین اندازه اکتفا می کنیم که این اندازه مختصر می تواند دلیل بر وحی بودن قرآن باشد و ثابت کند که قرآن از طرف پروردگار بوده و آوردن چنین کتابی از قدرت بشر خارج است. در وحی و آسمانی بودن قرآن همین بس که او تنها مکتبی است که شاگردی مانند علی بن ابیطالب را تربیت نموده و تحویل اجتماع داده است که دانشمندان بزرگ دنیا درک اسرار و رموز کلمات آن بزرگوار را مایه افتخار و مباهات خود می دانند و محققین و متفکرین جهان از دریای علمش سیراب می شوند، آن حضرت در خطبه های خود به هر موضوعی که می پردازد و گفتار خویش را به هر جهت و ناحیه ای که متوجه می سازد، برای هیچکس جای حرف و گفتاری باقی نمی گذارد.

اگر کسی وارد سیره و تاریخ زندگی امیرمؤمنان نشود، خیال می کند که آن حضرت در هر رشته و موضوعی که سخن می گوید، تمام عمر خویش را در تحقیق همان موضوع به پایان رسانیده و در آن رشته خاص مهارت و تخصص پیدا نموده است ولی جای تردید نیست که علوم و معارف امیرمؤمنان به منبع وحی متکی بوده و از آن مبدأ، اتخاذ و اقتباس شده است زیرا اگر کسی با تاریخ جزیره العرب و مخصوصاً با تاریخ حجاز قبل از اسلام آشنا باشد، نمی تواند باور کند که سخنان و

وحی بدست آمده و از سرچشمه دیگری جز سرچشمه غیب سرازیر شده باشد .  
چه نیکو سخنی است ، آنچه درباره نهج البلاغه و سخنان امیرمؤمنان (ع) گفته شده است که :

« پایینتر از کلام خالق و بالاتر از کلام مخلوق است . »

این است که می‌گوییم : تصدیق نمودن امیرمؤمنان ، معجزه بودن قرآن را با آن مقام ارجمندی که او در بلاغت ، معارف و علوم دارد ، دلیل و گواه حقی است بر این که قرآن جز وحی الهی و گفتار خدا چیز دیگری نیست زیرا :

اولاً : تصدیق نمودن امیرمؤمنان در اثر جهل و بی‌اطلاعی نمی‌تواند باشد و قطعاً از روی تخصص و کارشناسی است چون آن حضرت خلاق فصاحت و بلاغت است منبع و سرچشمه تمام علوم اسلامی است و عالیترین نسخه و نمونه‌ای است در علوم و معرفت ، شخصیت فوق‌العاده‌ای است که دوست و دشمن بر نبوغ سرشار و مقام شامخ وی اعتراف دارند .

و ثانیاً : این تصدیق همانطور که در اثر جهل و بی‌اطلاعی نبوده است ، یک تصدیق ظاهری و متکی بر اغراض مادی هم نیست زیرا که امیرمؤمنان جرثومه تقوی و پرهیزگاری است . او مردی است که از دنیا و از زر و زیورش چشم پوشید و آنگاه که با وی شرط نمودند که با روش ابوبکر رفتار کند ، زعامت و ریاست را زیر پا نهاد و زیر بار چنین شرطی نرفت . او همان کسی است که با معاویه ظاهر سازی نمود و برای تثبیت حکومت خویش ، حکومت ظالمانه او را حتی برای چند روزی امضا نکرد ، چه آنکه از عواقب خطرناک این کار با اطلاع بود .

با این سوابق درخشانی که امیرمؤمنان (ع) از آن برخوردار است ، به خوبی روشن می‌گردد که شهادت او بر اعجاز قرآن یک شهادت حقیقی است و شهادت از روی علم ، تخصص و تقوا است که از ایمان کامل و عقیده راسخ او سرچشمه می‌گیرد ، این همان حقیقت انکار ناپذیری است که جز آن نمی‌تواند باشد .